



پیشرو



مجموعه آثار علمی همایش بین المللی

بیانیه کام دوم انقلاب

و جهان اسلام

ایران پیشرو در جهان پیش رو

مقاله‌ها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۶۱.
مجموعه آثار علمی همایش بین‌المللی بیانیه گام دوم انقلاب و جهان اسلام . - [ویراسته] . - قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز
چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۹۹.
۴۱۶، رقعی . - (مؤسسه بوستان کتاب: ۳۰۷۰)
ISBN 978-964-09-2290-3
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتاب‌نامه.
مندرجات: ایران پیشرو در جهان پیش‌رو/ مقاله‌ها.
۱. مقالات مربوط به بیانیه گام دوم انقلاب . الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۶۱. ب. دفتر تبلیغات اسلامی
حوزه علمیه قم. مؤسسه بوستان کتاب. ج. عنوان.
۱۳۹۹
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۶۰۲۵۷۹۵

شماره انتشار کتاب (چاپ اول): ۳۰۷۰
مسلسل انتشار (چاپ اول و بازچاپ): ۷۶۵۹



۲

مجموعه آثار علمی همایش بین المللی

بیانیه گام دوم انقلاب

و جهان اسلام

ایران پیشرو در جهان پیشرو

مقاله ها

دبیرخانه همایش



مجموعه آثار علمی همایش بین‌المللی

بیانیه گام دوم انقلاب و جهان اسلام

ایران پیشرو در جهان پیشرو - مقاله‌ها

- ♦ تهیه: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم/دبیرخانه همایش
- ♦ ناشر: مؤسسه بوستان کتاب
- ♦ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه مؤسسه بوستان کتاب
- ♦ نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۹ ♦ شمارگان: ۵۰۰ ♦ بها: ۸۰۰۰۰ تومان

تمامی حقوق نشر مکتوب و الکترونیک اثر متعلق به مؤسسه بوستان کتاب است
printed in the Islamic Republic of Iran

- ♦ دفتر مرکزی: قم، خ شهدا (صفائیه)، ص پ ۹۱۷ / ۳۷۱۸۵، تلفن: ۷-۳۷۷۴۲۱۵۵ نمابر: ۳۷۷۴۲۱۵۴ تلفن پخش: ۳۷۷۴۳۴۲۶
 - ♦ فروشگاه مرکزی: قم، چهارراه شهدا (عرضه ۱۲۰۰۰ عنوان کتاب با همکاری ۱۷۰ ناشر)
 - ♦ فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان انقلاب، بین وصال و فلسطین، پلاک ۹۵۱، تلفن: ۶۶۹۶۹۸۷۸
 - ♦ فروشگاه شماره ۳: مشهد، چهارراه خسروی، مجتمع یاس، جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی، تلفن: ۳۲۲۳۳۶۷۲
 - ♦ فروشگاه شماره ۴: اصفهان، چهارراه کرمانی، جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان، تلفن: ۳۲۲۲۰۳۷۰
 - ♦ فروشگاه شماره ۵ (رنگین کمان، فروشگاه کودک و نوجوان): قم، چهارراه شهدا، نبش خیابان ارم، تلفن: ۳۷۷۴۳۱۷۹
- اطلاع از تازه های نشر از طریق پیام کوتاه (SMS)، با ارسال شماره همراه خود به ۱۰۰۰۲۱۵۵ و یا ارسال درخواست به:

پست الکترونیک مؤسسه: E-mail: info@bustaneketab.com
جدیدترین آثار مؤسسه و آشنایی بیشتر با آن در وب سایت: www.bustaneketab.com

شورای علمی و سیاست‌گذاری همایش

- ♦ رئیس شورا: احمد واعظی
- ♦ دبیر: علی اصغر ثنائی
- ♦ اعضای شورا: نجف لک‌زایی، شمس‌الله مریجی، محسن خندان (الویری)، حبیب‌الله بابایی
- ♦ سید محمد حسین هاشمیان، سعید روستاآزاد، مهدی علیزاده و عبدالله نظرزاده

همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته‌اند

- ♦ مسئول دبیرخانه همایش: علی زارع آلانق ♦ سرپرستار: محمدرضا منصفی ♦ اصلاحات حروف نگاری و صفحه‌آرایی: حسین محمدی
- ♦ مدیر گروه هنری: مسعود نجابتی ♦ طراح جلد: محمود هدایی ♦ کنترل فنی صفحه‌آرایی: سیدرضا موسوی منش
- ♦ اداره آماده‌سازی: حمیدرضا نیاموری ♦ اداره چاپخانه: مجید مهدوی، ناصر منتظری و سایر همکاران لیتوگرافی، چاپ و صحافی
- ♦ مدیر تولید: عبدالهادی اشرفی.

رئیس مؤسسه
محمدباقر انصاری

فهرست مطالب

بخش اول

تطورات علمی در گام دوم

/ دکتر محمود حیدر

۱۹	متافیزیک غرب‌شناسی، ستیز اختلاف نظر و برخورد بین ایران و غرب
۱۹	مقدمه
۲۱	۱. متافیزیک غرب‌شناسی، به عنوان تزی پست‌مدرن
۲۲	اول: ویژگی متافیزیکی
۲۷	دوم: ویژگی تدبیر فراراهبردی
۳۰	۲. مبانی نگاه ایرانی به متافیزیک غرب‌شناسی
۳۹	۳. متافیزیک غرب‌شناسی، مسئله پست‌مدرن
۴۳	۴. جدال عقلانیت و حقانیت در متافیزیک غرب‌شناسی
۴۹	۵. جمهوری اسلامی در موقعیت فراراهبردی
۵۲	۶. ژئو-استراتژی در متافیزیک غرب‌شناسی
۶۱	ایران و چالش‌های علوم اجتماعی جدید در جهان اسلام / طلال عترسی
۸۶	به سوی مرجعیت علمی؛ دانسته‌ها و بایسته‌ها / سیدمجید نبوی، بهروز رسولی
۸۶	چکیده
۸۷	مقدمه

- ۹۰..... مفهوم مرجعیت علمی
- ۹۴..... ابعاد مرجعیت علمی و وضعیت فعلی ایران
- ۹۵..... الزامات ملی
- ۹۵..... نوآوری
- ۹۷..... (یک) کثرت‌گرایی
- ۹۷..... (دو) همکاری
- ۱۰۰..... سه) قوانین و مقررات
- ۱۰۱..... چهار) کانون‌ها و انجمن‌های حرفه‌ای
- ۱۰۱..... امکانات اساسی
- ۱۰۳..... نهادها
- ۱۰۶..... منابع انسانی
- ۱۰۸..... منابع مالی
- ۱۰۹..... موانع و الزامات رسیدن به مرجعیت علمی
- ۱۱۲..... جمع‌بندی
- ۱۱۴..... کتاب‌نامه
- نگاهی تطبیقی بر تحولات آموزش عالی جمهوری اسلامی ایران، ترکیه و
عربستان سعودی و ظرفیت‌سنجی «بیانیه گام دوم انقلاب» در جهش علمی
ایران/ علی خدیوی، بهزاد عابدی
- ۱۱۸..... چکیده
- ۱۱۹..... مقدمه
- ۱۲۲..... پیشینه
- ۱۲۶..... چهارچوب مفهومی و روش تحقیق
- ۱۲۶..... الف) بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی

- ب) تحولات آموزش عالی و دانشگاه در ایران ۱۲۸
- ج) نظام آموزش عالی ترکیه ۱۳۱
- د) نظام آموزش عالی عربستان سعودی ۱۳۲
- ه) روش تحقیق ۱۳۴
- یافته‌های تحقیق ۱۳۵
- الف) وضعیت رشد علمی دانشگاه‌های ایران، ترکیه و عربستان ۱۳۵
- ب) تحلیل مضمون بیانیه گام دوم ۱۳۹
- بحث و نتیجه‌گیری ۱۴۱
- یک. راهبردهای مشابه و مشترک ایران، ترکیه و عربستان در حوزه آموزش عالی ۱۴۱
- الف) ایجاد رشته‌های کاربردی در دانشگاه‌ها ۱۴۱
- ب) افزایش میزان جذب دانشجویان خارجی و اعطای بورس اعزام به خارج از کشور ۱۴۲
- ج) استفاده از ظرفیت سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در حوزه تولید دانش ۱۴۳
- د) ایجاد هماهنگی میان دولت و دانشگاه، دانشگاه و صنعت و دانشگاه و جامعه ۱۴۴
- ه) آموزش آینده‌پژوهی ۱۴۵
- دو. راهبردهای تمدن‌ساز آموزش عالی ایران در بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی ۱۴۵
- الف) تحول در علوم انسانی - اسلامی ۱۴۵
- ب) روش آموزش دینی و دین‌داری ۱۴۶
- ج) تبدیل دانش به حکمت و مهندسی جامعه حکمت‌بنیان ۱۴۷

- ۱۴۷..... (د) توجه به دانش جهانی - محلی
- ۱۴۸..... (ه) مراقبت از دانش در برابر کالایی شدن و بازاری شدن
- ۱۴۸..... کتاب نامه
- ۱۵۴..... پیوست
- ۱۵۷..... چکیده
- ۱۵۸..... مقدمه
- ۱۵۹..... ۱. مناسبات ایران و ترکیه
- ۱۶۱..... ۲. جامعه آماری پژوهش
- ۱۶۳..... ۳. بررسی تحلیلی پایان نامه ها
- ۱۶۴..... الف) مبانی و مواضع سیاسی ایران
- ۱۶۴..... یک. مبانی دینی سیاست ایران
- ۱۶۹..... دو. مواضع سیاست ایران
- ۱۷۱..... ب) سیاست خارجی ایران
- ۱۷۶..... یک. سیاست ایران در قبال آمریکا
- ۱۷۸..... دو. سیاست ایران در قبال ترکیه
- ۱۸۲..... سه. سیاست ایران در قبال سوریه
- ۱۸۳..... چهار. سیاست ایران در قبال حزب الله
- ۱۸۴..... ج) تعامل ایران و ادیان
- ۱۸۴..... یک. دین زرتشت
- ۱۸۵..... دو. بهائیت
- ۱۸۶..... (د) مسائل علمی و اجتماعی مطرح در ایران
- ۱۸۷..... یک. برنامه هسته ای ایران

۱۸۸.....	دو. دیدگاه جمهوری اسلامی ایران درباره حقوق بین الملل
۱۸۹.....	سه. زنان
۱۹۲.....	چهار. جنبش نوگرای دینی در ایران
۱۹۳.....	پنج. زبان
۱۹۳.....	نتیجه گیری
۱۹۵.....	کتاب نامه
	ظرفیت های جمهوری اسلامی ایران در تقویت جریان تولید دانش اسلامی
۲۰۱.....	با تأکید بر مؤسسه بین المللی اندیشه اسلامی / سیدهادی ساجدی
۲۰۱.....	چکیده
۲۰۲.....	روش شناسی
۲۰۳.....	مؤسسه بین المللی اندیشه اسلامی
۲۰۶.....	پیشینه تاریخی
۲۰۸.....	محتوای پروژه
۲۱۳.....	امر شرعی
۲۱۴.....	توحید
۲۱۵.....	سنت های الهی
۲۱۵.....	اجتهاد اسلامی
۲۱۶.....	جایگاه غیب در اسلامی سازی
۲۱۶.....	وسط گرایی اسلامی
۲۱۷.....	علم کلام
۲۱۷.....	تصوف و عرفان اسلامی
۲۱۸.....	اهل حدیث و تفکر سلفی
۲۱۹.....	دیگر ویژگی های پروژه

ایران پیشرو در جهان پیشرو

- ۲۱۹..... بررسی چهارگانه روشی ناظر به مؤسسه بین‌المللی اندیشه اسلامی
- ۲۲۰..... نقاط قوت مؤسسه بین‌المللی اندیشه اسلامی
- ۲۲۱..... نقاط ضعف مؤسسه بین‌المللی اندیشه اسلامی
- ۲۲۲..... فرصت‌های مؤسسه بین‌المللی اندیشه اسلامی
- ۲۲۳..... تهدیدهای مؤسسه بین‌المللی اندیشه اسلامی
- ۲۲۴..... جریان نوصدرایی
- ۲۲۵..... ظرفیت‌های جمهوری اسلامی برای مؤسسه و آورده‌های متقابل آن
- ۲۳۴..... جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
- ۲۳۷..... کتاب‌نامه

بخش دوم

مسئله‌های جهان اسلام در گام دوم

- ۲۴۳..... جایگاه ارادهٔ ایرانیان در مواجهه با بحران‌های ملی و منطقه‌ای / محمد عبدالله زاده، مرتضی غریبان روزبهانی
- ۲۴۳..... چکیده
- ۲۴۴..... بیان مسئله
- ۲۴۵..... چارچوب مفهومی
- ۲۴۷..... مفهوم‌شناسی
- ۲۴۷..... ۱. اراده
- ۲۴۷..... الف) تعریف اراده
- ۲۴۸..... ب) مبادی اراده
- ۲۴۹..... ج) متعلقات اراده
- ۲۵۰..... ۲. بحران
- ۲۵۰..... الف) تعریف بحران

۲۵۱		ب) انواع بحران
۲۵۲		بحران‌های نظام اسلامی و سطوح آن
۲۵۲		۱. بحران‌های ملی
۲۵۳		الف) نافرمانی داخلی
۲۵۴		ب) ایجاد اختلاف
۲۵۶		ج) نفوذ
۲۵۹		۲. بحران‌های منطقه‌ای
۲۶۰		الف) انزوا
۲۶۲		ب) تضعیف
۲۶۲		ج) سلطه
۲۶۳		جایگاه اراده مردم در حل بحران‌ها
۲۶۳		۱. عوامل تأثیرگذار در حل بحران‌ها
۲۶۳		الف) حکومت
۲۶۴		ب) مردم
۲۶۴		۲. نقش مردم در حل بحران‌ها
۲۶۴		کارویژه‌های اراده مردم در حل بحران‌ها
۲۶۴		۱. وظیفه گرایی
۲۶۷		۲. وحدت
۲۷۰		۳. بصیرت
۲۷۲		۴. عزت طلبی
۲۷۳		۵. تقویت درونی
۲۷۵		۶. استقلال، ظلم‌ستیزی و سلطه‌ستیزی
۲۷۹		نتیجه‌گیری

۲۸۱	کتاب‌نامه
۲۸۳	جمهوری اسلامی و آینده نظم تمدنی در جهان اسلام/ رسول نوروزی فیروز
۲۸۳	چکیده
۲۸۴	مقدمه
۲۸۵	نظم در سیاست بین‌الملل
۲۸۹	تمدن و مسئله نظم در جهان اسلام
۲۹۶	جمع‌بندی
۲۹۷	کتاب‌نامه
	تبیین الگوی منطقه‌گرایی دانش بنیان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس بیانیه گام دوم انقلاب/ واضیه مهرابی کوشکی
۲۹۹	چکیده
۳۰۰	مقدمه
۳۰۲	بخش اول: تصویر ایران از خود: کنشگری منعطف، مصمم و پیش‌رو
۳۰۵	انعطاف‌پذیری
۳۰۷	پیش‌رو در علم، مصمم به تحول
۳۰۸	بخش دوم: ابتدای منطقه‌گرایی بر علم و پیشرفت
۳۰۸	ظرفیت‌های شبکه ارتباطی دانش بنیان
۳۱۳	هنجارهای منطقه‌گرایی دانش محور
۳۱۳	الف) اصل عزت حکمت و مصلحت
۳۱۴	ب) اصل احترام متقابل
۳۱۴	ج) اعتمادسازی بر اساس صراحت و مسئولیت‌پذیری
۳۱۶	جمع‌بندی
۳۱۷	کتاب‌نامه

گام دوم انقلاب اسلامی و جنبش‌های اسلامی معاصر/ مختار شیخ حسینی	۳۱۹
چکیده	۳۱۹
مقدمه	۳۲۰
جدال اسلام‌گرایی و سکولاریسم در جهان عرب	۳۲۱
بحران هویت مسلمان معاصر	۳۲۳
جنبش‌های اسلامی و ناکامی هویت بخشی	۳۲۵
آورده‌های انقلاب اسلامی برای جنبش‌های اسلامی	۳۲۸
جمع‌بندی	۳۳۲
کتاب‌نامه	۳۳۳
ایران و بایسته‌های تحول در گفتمان تقریب مذاهب و وحدت اسلامی برای	
کنش‌گری تمدنی در گام دوم انقلاب/ احمد رهدار	۳۳۴
چکیده	۳۳۴
مقدمه	۳۳۵
آسیب‌شناسی مسیر طی شده تقریب	۳۴۰
تقلیل اهل بیت (علیهم‌السلام) به تشیع	۳۴۱
انحصار تقریب به لایه علمای دین	۳۴۲
انحصار پایگاه دانشی تقریب به فقه و کلام	۳۴۵
انحصار پروژه وحدت به تئوری تقریب	۳۴۷
دنبال‌کردن پروژه وحدت در بستر مسئله وحدت	۳۴۹
ایدئولوژیک‌کردن وحدت	۳۵۳
گره زدن پروژه تقریب به جمهوری اسلامی (به جای گره زدن آن به انقلاب	
اسلامی)	۳۵۴
عدم طرح تقریب در مقیاس تمدن	۳۵۸

۳۶۱	عدم طرح تقریب به مثابه استراتژی
۳۶۳	عدم توفیق در اقناع عمومی نسبت به شبهات تقریب
۳۶۵	غیرتقریبی بودن حوزه‌های علمیه جهان اسلام
۳۶۹	عدم تعمیم رویکرد مقارنی در آموزش‌های حوزوی (دینی)
۳۷۲	تقلیل شاخصه‌های ارزیابی تقریب به تألیف کتاب و...
۳۷۴	جمع‌بندی
۳۷۵	کتاب‌نامه
۳۷۸	مسئله تکفیر و چالش‌های آن برای انقلاب اسلامی در جهان اسلام/ محمد حقی
۳۷۸	چکیده
۳۷۹	مقدمه
۳۸۰	مفهوم‌شناسی و چارچوب نظری
۳۸۰	مفهوم تکفیر
۳۸۱	چارچوب نظری؛ «نظریه بحران» توماس اسپریگنز
۳۸۴	عوامل و زمینه‌های پیدایش مسئله تکفیر
۳۸۷	چالش‌های گروه‌های تکفیری برای انقلاب اسلامی
۳۸۷	۱. تضعیف آرمان و راهبرد وحدت اسلامی
۳۸۸	۲. حاشیه‌رانی مبارزه با اسرائیل
۳۸۹	۳. خشونت‌گرایی و خدشه‌دار نمودن رویه مسالمت‌آمیز انقلاب اسلامی
۳۹۱	۴. تضعیف محور مقاومت
۳۹۲	۵. تضعیف جایگاه انقلاب اسلامی
۳۹۳	راهکارهای مقابله با گروه‌های تکفیری
۳۹۵	جمع‌بندی
۳۹۶	کتاب‌نامه

بخش سوم

ادبیات و هنر در گام دوم

۴۰۱	ادبیات پایداری و امیدبخشی در جهان اسلام/ فضه خاتمی نیا
۴۰۱	چکیده
۴۰۲	مقدمه
۴۰۳	ادبیات پایداری (بحثی مفهومی)
۴۰۵	کار بست های ادبیات پایداری در پروژه امیدبخشی (بازخوانی چند نمونه موردی)
۴۰۵	۱. نوع دوستی به جای تبعیض
۴۱۲	۲. باور به امکان تغییر
۴۱۵	جمع بندی
۴۱۶	کتاب نامه

متافیزیک غرب‌شناسی، ستیز اختلاف نظر و برخورد بین ایران و غرب

دکتر محمود حیدر^۱

مقدمه

این تحقیق می‌کوشد تا مبانی و مقدمات متافیزیک غرب‌شناسی را در عرصه تجربه ایرانی بیان کند و به آن، همچون یک اتفاق استثنایی در تاریخ معاصر بنگرد. براساس این فرضیه، بحث ما در تبیین تمایزات گسست و پیوست بین دو بعد موازی این تجربه ایرانی، یعنی بعد متافیزیکی مذهبی مبتنی بر ایمان به غیب و بعد سیاسی- اجتماعی با اندوخته‌هایی از حضور و اثربخشی دوران پست‌مدرن، متمرکز خواهد شد.

با این حال، رویکرد تحلیل غرب‌شناسی در تجربه اسلامی- ایرانی، به دلیل ویژگی خاص خود، عبور از مجموعه‌ای از اصول حاکم بر درک پدیده‌ها، چه در فلسفه سیاسی و چه در جامعه‌شناسی مدرن را مفروض می‌گیرد. مقصود از عبور و فراروی از اصول حاکم، در این جا انکار یا نقض اصول و معیارهای اتخاذ شده توسط عقل مدرن نیست، بلکه به دنبال ازسرگیری توضیح واقعیت‌ها و حقایقی است که عقلانیت مدرن آن‌ها را نادیده و مستور انگاشته است، حقایقی که از تفسیر صرفاً مادی تاریخ فراترند. آنچه ما را به سمت چنین ادعایی سوق

۱. استاد فلسفه و رئیس مرکز تحقیقات پیشرفته دلتا- لبنان.

می‌دهد، اعتقاد ما بر این است که منطق علیت حاکم بر وقایع و تحولات تاریخ، محدود به غار بسته تاریخی‌گرایی (تاریخی‌گری) نیست، بلکه فراتر از آن است و به افق‌هایی پا می‌گذارد که در آن تطورات و حوادث غیرقابل پیش‌بینی آشکار می‌شوند و در عین حال از تبار و منطق علیت هستند. این بدان معناست که واقعیت‌هایی وجود دارند که درون تاریخ باقی مانده‌اند و تنها هنگامی ظاهر می‌شوند که اراده مناسبی برای آشکارکردن آن‌ها در لحظه و مکان مناسب وجود داشته باشد. معضل اندیشه مدرن این است که روش خود را به دانستن آنچه از تحولات و پیمش‌های تاریخ پدید می‌آید، بدون توجه به آنچه در ذات تاریخ نهفته است و منشأ حرکت، تجدید و دوام آن است محدود می‌کند.

اگر - همان‌طور که فلسفه‌های پست‌مدرن تعیین می‌کنند - هستی‌شناسی فقط به عنوان یک پدیدارشناسی امکان‌پذیر است، پس چنین امکان مشروطی که فیلسوف معاصر آلمانی مارتین هایدگر (۱۹۷۶-۱۸۸۹) از آن صحبت می‌کند، افق گسترده خود را در متافیزیک سیاسی تجربه انقلاب و دولت در ایران پیدا می‌کند. اگر مجاز باشیم توصیف اولیه‌ای داشته باشیم که بیانگر ماهیت و هویت انقلاب اسلامی در ایران باشد، آن توصیف این است که انقلاب اسلامی در ایران یک واقعه تاریخی متمایز است که حقایق آن به طور استثنایی در جهان معاصر رخ داده است. این انقلاب، در دهه هفتاد قرن بیستم چه بر حسب برآوردهای فلسفه سیاسی لیبرال و چه برآوردهای اندیشه سوسیالیستی، که از نظر شناختی و ایدئولوژیکی جهان را تقسیم می‌کردند، و به همان اندازه‌ای که تحولات جهان را طی دهه‌های طولانی کنترل می‌کردند، چرخشی محاسبه‌ناپذیر در دانش پیش‌بینی بود. انقلاب اسلامی به طور غافلگیرکننده‌ای از یک نظام جهانی متولد شد که وضعیت دوقطبی بر آن حاکم بود و درها را به روی هر تجربه استقلال‌گرایی که خارج از چارچوب عام سیستم مدرن باشد، می‌بست. این سیستم جهانی که بر پایه ایدئولوژی‌های لیبرال و مارکسیست کنترل می‌شود، سیستمی است که سرانجام تنها در زمینه مدرنیته سکولار، شعله می‌کشد.

۱. متافیزیک غرب‌شناسی، به عنوان تزی پست‌مدرن

در جایگاه رویکرد تحلیلی، قصد نداریم مدرنیته را به عنوان یک ارزش-معیار اتخاذ کنیم تا میزان انطباق و وفق آن بر تجربه انقلاب و دولت در ایران را بیان کنیم. اگر این کار را می‌کردیم، از نظر منطقی و شناختی در ورطه‌ای می‌افتادیم که با تلاش [ما] مغایرت داشت. به عبارت دیگر در این صورت ما به طور قهقراایی به همان جایی برمی‌گردیم که باید از آن عبور کنیم و این همان «غرب‌شناسی سلبی» است؛ چراکه [در غرب‌شناسی سلبی] ما تنها در صورتی می‌توانیم به غرب‌شناسی پردازیم که خود را صورت ضعیفی از مدرنیته غربی توصیف کنیم. به همین دلیل، شایق شدیم تحلیل خود را براساس فرضیه زیر قرار دهیم.

مدرنیته یک مفهوم کلی نیست که مسیر تمدن‌ها براساس آن مقایسه شود، بلکه یک حادثه تاریخی است که در جغرافیای تمدنی اروپای غربی طی پنج قرن گذشته جریان داشته است. براین اساس، مقایسه معیارانگارانه با سایر موقعیت‌ها و صور تمدنی به جز براساس اصل فرافکنی غیرمنطقی، سامان نخواهد یافت. این واقعه تاریخی است که برای مفهومی در دنیای اندیشه، جایگاه ایجاد می‌کند و آن‌گاه فکر و اندیشه، بازسازی و تبدیل آن به مفهوم را بر عهده می‌گیرد. و شاید به همین دلیل فیلسوف آلمانی فرانتس فون بادر (۱۸۴۱-۱۷۵۶) بر روی واقعیت‌های زنده متمرکز شد و با کسانی که قائل به ضرورت یک سیستم آماده هستند مخالف بود. نظری وی این بود که «اصطلاحات و تعاریف مسیر خود را در یک خط مستقیم دنبال نمی‌کنند، بلکه یک حلقه را تشکیل می‌دهند که در آن مفاهیم و به شیوه تکرار، تعامل و نوسازی در رفت و آمد هستند. سپس سخن وی به این جا می‌رسد که: «برای هیچ مفهومی مهم نیست که شروع تند یا سختی داشته باشد، آنچه مهم است این است که این مفاهیم ما را به مرکز و هدف برسانند...».

بنابراین، مقصود ما از مدرنیته در بافتِ تأسیسِ متافیزیک «غرب‌شناسی»، به معنای هر واقعه تمدنی است که دارای ویژگی، استقلال و کارایی خاص خود در عالم واقع است. براساس فرضیه مرکب، سیستم شناختی غرب‌شناسی را می‌توان با توجه به دو ویژگی اصلی و به هم پیوسته ترتیب داد: یک ویژگی متافیزیکی همراه با یک ویژگی مدیریت سیاسی.

اول: ویژگی متافیزیکی

نخبگان ایرانی در تلاش‌های مختلف فکری، عقیدتی و سیاسی خود براساس این قاعده عمل می‌کنند که جهان اروپایی-آمریکایی با تحول تاریخی ایجاد شده توسط انقلاب اسلامی به عنوان یک همانند تمدنی متمایز تعامل می‌کند. این چشم‌انداز مبتنی بر یک اصل ثابت فرازاهدی است که هدف آن خنثی کردن هرگونه احتمال تمدنی [تمدن محتمل] است که ممکن است چهره تقسیم تمدنی جهان را که مدرنیته استعمارگر غربی از اواخر قرن نوزدهم پایه‌های آن را بنا نهاده، تغییر دهد.

اما اصل مسئله در لایه‌های عمیق‌تر فرآیند برخورد فرهنگ‌ها و تمدن‌ها نهفته است. به طور مشخص در زمینه‌ای که سیاست با غیب و غیب با سیاست متحد است. به این ترتیب، این برخورد برخوردی فوق سیاسی است به گونه‌ای که در آن «متافیزیک» در جایگاه یک وزنه سنگین در زمینه تعارضات حلول می‌کند. اگر فلسفه ماوراء الطبیعه «متافیزیک» بخش علوی اندیشه است، پس نقطه مقابل آن در عرصه عمل، همان راهبرد است. و از این نظرگاه، تمام موضوعات عالی راهبردی، به تفکر متافیزیکی منجر می‌شوند. همان‌طور که فیلسوف فرانسوی ژان گیتون (۱۹۰۱-۱۹۹۹) بیان می‌کند، فعالیت هسته‌ای به عنوان تهدیدی برای سرنوشت بشریت اساساً در درجه اول مبتنی بر فعالیت متافیزیکی است و نه بر تأثیرات یک مفهوم سیاسی. از این رو، می‌توان در مورد آمیختن نگاه هسته‌ای با نگاه تمدنی، و در نتیجه با بعد متافیزیکی صحبت کرد.

به همین دلیل، تعجب ندارد که درگیری بر سر پرونده هسته‌ای بین ایران و غرب تحت پوشش الهیات یهود-مسیحی یک نگاه تمدنی و مذهبی متمایز است. در مقابل ویژگی متافیزیکی «غرب‌شناسی» آن چنان که درگیری و برخورد با غرب پرده از آن برمی‌دارد، ما حق داریم مفهوم جدیدی را پیشنهاد دهیم که آن را «متافیزیک پسین» نامیدیم. منظور ما از این مفهوم، درک این مسئله است که سبب ایجاد انقلاب، دولت و جامعه در ایران شده است. یعنی شناخت مبانی دینی، فلسفی و سیاسی انقلاب اسلامی. «متافیزیک پسین» که ریشه و ساختار آن را در اندیشه امام خمینی علیه السلام می‌یابیم، همتای هستی‌شناسی در بعد الهی‌اش و توأم با علم مدیریت سیاسی در حوزه تمدنی است.

اگر «متافیزیک پسین» وجود غیب در میان اصول و مبانی به وجود آورنده انقلاب را ابراز می‌دارد، فقط به یک اصل بنیادی اشاره دارد که از ناتوانی و خستگی هستی‌شناسی که فلسفه کلاسیک از یونان تا دوران پسمادرن به آن خو کرده بود، پرده برمی‌دارد. این یک مسئله اساسی است که موجب می‌گردد تفاوت روش شناختی بین دیدگاه‌های اسلامی و غربی به گونه‌ای فهمیده شود که لازمه آن، نگرش فلسفه اولی به عنوان یک «متافیزیک پیشین» است که مأموریت آن محدود به بحث و بررسی در مظاهر وجود است. خیلی روشن است که یکی از بارزترین ویژگی‌هایی که می‌توان از تحقیقات «متافیزیک پیشین» استنباط کرد این است که تلاش‌های بی‌شماری انجام داده است. «متافیزیک پیشین» در مورد دو چیز بحث و بررسی کرده است: نومن (شیء فی نفسه) و فنومن (شیء آن‌گونه که در واقعیت عینی ظهور و بروز می‌کند)، اما به زودی به محال بودن پیوست میان نومن و فنومن می‌رسد. بهانه متافیزیک پیشین در این استنباط، این است که عقل انسان قاصر است که از جهان مقولات ده‌گانه ارسطویی فراتر رود، و علم به چیزی فراتر از حوزه حس برایش میسر نیست. اما پیامد عمده این نتیجه و استنباط، این است که فلسفه اولی از پرسش وجود به عنوان یک سؤال اساسی و بنیان‌گذار، إعراض می‌کند و در دریای بی‌کرانی غرق می‌شود

که در آن مسائل فانی و زودگذر ممکنات و عوارض آن‌ها، دائماً در تضاد و زدوخوردند.

فلسفه مدرن با خاستگاه تمدنی خود که از آن نشئت گرفته است گسست پیدا نکرده است. به همین دلیل فلسفه مدرن چیزی نیست جز بازپژوهی نوین از میراث عقلی نیاکان یونانی که ده‌ها قرن قبل آن را ابداع نموده‌اند. از دیدگاه هستی‌شناختی، فیلسوفان عصر روشنگری چیزی [جدید] نیاوردند که از آموزه‌های معلم اول پارا فراتر نهاده باشد. آن‌ها نتایج و لب نظریه عقل منفصل را از ارسطو گرفتند و دوگانه‌های متناقض را بر آن بنا نمودند: آن‌ها [فاز] فاصله‌اندازی بین خدا و جهان، ایمان و علم و دین و دولت را شروع کردند، و سرانجام متافیزیک را از مأموریت بزرگش، بازداشتند و سپس [جایگاه] آن را صرفاً به برانگیختن سؤال بدون انتظار پاسخ بدان، فروکاستند.

آنچه می‌توان از ادبیات متافیزیک «غرب‌شناسی» استنباط کرد این است که فلاسفه مدرنیته که مسیر و روش خود را از یونانیان گرفتند، به تبع محاسبات عقل حسی و مقولات آن وارث معضل «جدایی اجباری» بین وجود و موجود شدند. اما این جدایی امری صرفاً ذهنی نبود، بلکه در امتداد ذات عقل کلی تمدن غرب مدرن، ساری و جاری است. تأثیر آشکار، لغزش‌های متافیزیک در مراحل پسین آن، در نبرد تعارض ایمان دینی و عقل علمی ظاهر می‌شود. تز تناقض بین عقل و ایمان دینی نمونه روشنی از معضل پروژه روشنگری بود که مدرنیته در آغاز عمر خود افتتاح کرد. و البته به زودی از خود فضای غرب کسی خواهد آمد که بر صاحبان تز تناقض عقل و ایمان اعتراض می‌کند تا نشان دهد اگر ایمان مخالف عقل باشد، به معنای تمایل به غیرانسانی کردن انسان است. بنابراین ایمانی که عقل را لگد مال می‌کند به نوبه خود باعث از بین رفتن خود و انسانیت انسان می‌شود، زیرا فقط موجودی که دارای ساختار عقل است می‌تواند یک نگرانی شدید داشته باشد، یعنی هم‌زمان شیفته و دل‌باخته خدا و

انسان باشد، تا حدی که این اشتیاق منجر به غلبه و عبور از همان دوگانگی منفی‌ای می‌شود که موجب قطع ارتباط دوسویه است. تنها کسی که دارای توانایی «عقل خلاق» است - عقلی که ایمان به خدا و ایمان به انسانیت را با هم جمع کرده است - موفق می‌شود دریچه‌ای برای پیوند اساسی بین واقعیت فیزیکی انسان و حضور امر قدسی در زندگی‌اش باز کند. عقل خلاق همان چیزی است که ساختار معنوی ذهن و واقعیت را تشکیل می‌دهد و این غیر از عقل به عنوان یک ابزار صرفاً تکنیکی است. عقل به این معنا به شرط تأسیسی ایمان تبدیل می‌شود. زیرا حقیقت واقعی ایمان، چیزی است که عقل از طریق آن به فراتر از خود می‌رسد، یعنی از طریق ایثار، بخشش، جود و نوع دوستی، به فراتر از خودخواهی خود می‌رسد.

«متافیزیک پسین» که ما پیشنهاد می‌کنیم، به تأسیس و ایجاد [ساختاری] فلسفی برای فضای مفاهیم دینی و ایدئولوژیک نظر دارد که سامان دهنده جایگاه ولی فقیه و نظام جمهوری اسلامی در ایران است. بنابراین در این جایگاه ما خود را در مقابل دو سطح می‌یابیم: سطح اول، هستی‌شناختی است که مبتنی بر عبور از محدودیت‌های عقل دنیوی [معاش] ساکن در غار مقولات است... و سطح دوم، سیاسی است و مبتنی بر عبور از قواعد فکری - راهبردی غربی است. بنابراین، می‌توان گفت تجارب عقل دنیوی [معاش] فی المآل و نتایج نهایی‌شان تمایل بدبینانه‌ای دارند. شاید به همین دلیل است که تاریخ غربی، تاریخ پیروزمندانه‌ای به سوی نور و خوشبختی نبوده است. این تاریخ از زمان پیش از سقراط تا امروز با گرایش شدیدی به سمت دل‌مشغولی‌ها و مسائل طبیعت فیزیکی راه پیدا کرد. و ما حاصل آن این است که هر چه فرد سعی کند دنیای خود را بیشتر درک کند و هر چه بیشتر در تفسیر دستاوردهای فنی خود فرو رود، گوهر و ذات خود را بیشتر فراموش می‌کند. نظریه پردازانی که این حرف را زدند قضاوت‌های خود را به تاریخ مدرنیته محدود نمی‌کنند، بلکه آن‌ها را به تأثیرات فلسفه یونان ارجاع می‌دهند، جایی که اولین نشانه‌های هرمنوتیک

مادی متولد شد. افلاطون با وجود مثل اعلی، اولین نشان و پرچمی است که بر بر هر منوتیک مادی راهنمایی کرد. اوموجودات جهان را در معیارهای بسیار سخت گیرانه ذهنی- عقلی قرار داد تا از طریق آن در مورد صدق و کذب قضایا قضاوت کند. سپس فلسفه مدرن و علوم نظری به منظور تقویت این گرایش وارد شدند، تا عقلانیت علمی به حاکم بلا منازع در درک وجود و واقعیت های پنهان آن تبدیل شود. بدین ترتیب یک مسیر طولانی تاریخی آغاز خواهد شد که با انقلاب فنی به اوج خود می رسد و افقی هر منوتیکی می گشاید با آن، مشاهده انسان و جهان به عنوان موجودی متصل به حقیقت تکوین غیر ممکن خواهد بود. به این ترتیب، برای هر کس که به دنبال صواب است، لازم شد که همه چیز را تحت کنترل عقل محاسبه گر و عقلانیت شدیداً انتفاعی آن قرار دهد.

بینش اسلامی- همان طور که «متافیزیک پسین» آن را به زودی عرضه خواهد کرد- نقطه مقابل دیدگاه بدبینانه است که رهبری عقل مدرن غربی را بر عهده گرفت تا افق شناسایی حقایق نهان در ماورای پدیده ها را مسدود کند. هر آنچه با وحی مرتبط است، تحول پذیر نیست زیرا همیشه ارتباطش با افاضه کلام الهی حفظ می گردد. معتقدین به «متافیزیک پسین» وقتی در پی فهم حقایق آیات برآیند، استفهام آن ها در چرخه عادت اهل جدل نمی افتد، بلکه از یقین ایشان به کلام الهی شروع می شود. این یقین و اطمینان نوعی امید به درک آیات و هدف گوینده از آن هاست. و امید در این جا منطقی متفاوت را ایجاد می کند که مقدمات و نتایج آن با آنچه عقل استدلالی در شناسایی حقیقت موجودات دنبال می کند مغایر است. به همین دلیل، درک و فهم «متافیزیک پسین» مسیر خود را از درون خود متن الهی شروع می کند. درک و فهم در «متافیزیک پسین» از خدا و در باره خدا و توسط خدا است و از جانب دریافت کننده، هیچ نظر مستقلى وجود ندارد. و آیه ای که گذشت به وضوح نشان داد که تقوا شرط آموختن است، تقوی یکی از بزرگ ترین راه ها برای فرد متقی است تا حقیقت کلام الهی را درک کند. به این معنا که برای کسانی که از خدا می ترسند این فرصت و امکان

وجود دارد که خدا روش درک کلمات خود را به آن‌ها بیاموزد و از ورطه تفسیر به رای در امان بماند، بنابراین خدا صبر و دعا را به عنوان روشی صحیح برای درک سخنان متکلم سفارش می‌کند. و این همان چیزی است که می‌توان از آیه شریفه ذیل بر آن استدلال کرد: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» نسبت به تلاوت قرآن پیش از آن‌که وحی آن بر تو تمام شود شتاب مکن و بگو پروردگارا علم مرا افزون کن.

دوم: ویژگی تدبیر فراراهبردی

«متافیزیک پسین» که جامع بین ایمان دینی و تدبیر سیاسی است، دارای یک بعد فراراهبردی در فقه سیاسی نظام ولائی است. در این جایگاه، این بعد فراراهبردی موقعیت خاصی پیدا می‌کند، که در آن ایمان به غیب در اعماق واقعیت وجود دارد. و به اندازه‌ای که این بعد فراراهبردی دارای مقدمات و نتایج با افق‌های متعدد است، با سیاست و راهبرد به معنای متعارف تفاوت دارد. این امر به این دلیل است که فعالان در فضای فراراهبردی ولائی، سیاست خود را از حقیقت دینی‌ای می‌گیرند که جایگاهش مراقبت و نظارت بر کلیه امور مربوط به مدیریت درگیری‌های تمدنی است. و از آن‌جا که این جایگاه فقط در دایره ایمان به غیب ظهور و بروز پیدا می‌کند، درعین حال محصول واقعیت عینی است. اما در چارچوب همگرایی صمیمانه ایمان دینی و مصالح عالی امت رشد می‌کند. و رهبر فراراهبردی در این عرصه باید همزمان عارف بالله، فقیه، رهبر سیاسی و فیلسوف اخلاق باشد. و چنین رهبری به دلیل در دسترس داشتن این مزایا و به کمک آینده‌نگری و رحمانیت، تمایلی به قربانی کردن حقیقت در قربانگاه آسان‌سازی امور ندارد، مگر این‌که منفعت و فوائد قابل توجهی برای منافع عمومی به همراه داشته باشد. در نتیجه آینده‌نگری توأم با رحمانیت الهی، ولی فقیه را که راهبر و راهنمای دولت و جامعه است، عالم و مشرف بر فعالیت‌های سیاسی و سامان دهنده آن‌ها قرار می‌دهد به گونه‌ای در

این روش، وسایل و اهداف با حد نصاب وحدت، هماهنگی و تکامل همگرایی می‌یابند. در این صورت، اگر وسیله‌ای با هدف والا و مشروعیت آن همخوانی نداشته باشد، هدفی که مد نظر و مقصود روش ولایی است، وسیله را توجیه و تجویز نمی‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد که بعد فراهربردی مؤید با «متافیزیک پسین» دارای دورکن متلازم می‌گردد که تفکیک ناپذیرند: رکن اول ایمان به غیب است و رکن دوم تعامل متدبرانه با واقعیت است. به موجب این دورکن، پیوند محکم بین سیاست و حقیقت دینی و به معنای عمیق‌تر بین غیب و واقعیت تاریخی می‌بینیم. همه این‌ها بخشی از دیالکتیک تعامل خلاقانه بین کنش انسانی مبتنی بر طی مسیر و وحی‌ای است که آن را پشتیبانی و هدایت می‌کند و یک چشم به هم زدن از او جدا نمی‌شود. با این دو ارتباط و تعامل، جهان شهادت دیگر از عالم غیب منقطع نمی‌گردد، همچنین، اعتقاد به عدالت الهی مورد انتظار دیگر فقط یک مفهوم فرضی نیست، بلکه امری محتمل و مقدر است که پرده از اراده غیب و قوانین تاریخ در همین زمان و اکنون برمی‌دارد. اگرچه انتظار ولایت‌مداران نسبت به وعده الهی به لحظه‌ای از زمان متعین نمی‌شود [و] دست فهم بشر به آن نمی‌رسد، اما ولایت‌مداران آن را یک واقعیت غیرقابل تردید می‌دانند. به همین ترتیب، آموزه انتظار سیر واقعی خود را در دوره‌ها و زمان‌های بشر طی می‌کند، آنجا که سلوک و رفتار شما در یک زمینه و سیاق واقعی، تبدیل به اعتقاد می‌گردد، مادامی که مؤمنین به نظام سنت‌های الهی و هندسه و تدبیر الهی تاریخ، اسباب و ابزاری را اتخاذ و انتخاب می‌کنند که به به واسطه آن‌ها به صلاح و سداد در امور خود برسند. آنچه به «بعد فرا راهربری» ولایی نشاط و عقلانیت می‌بخشد این است که این روند، به تدریج به یک حلقه اساسی در فقه سیاسی تشیع معاصر تبدیل می‌شود. و از آن‌جا که این «فرا راهربرد ولایی» بر پیوند نزدیک غیب و شهود سازمان یافته است، اعتقاد آن به تمدن عدالت منتظر یک مسئله حدسی نیست که در دایره احتمالات واقع شده باشد، بلکه یک واقعیت اجتناب ناپذیر است. طبق این اعتقاد، فلسفه

آماده سازی [برای ظهور] از قرار گرفتن در معرض تفسیری کاملاً مادی گرایانه که در آن موجودات از الطاف مشیت و تدبیرات الهی جدا شده اند، خودداری می کند. این فلسفه ای است که پوچی را نمی پذیرد؛ زیرا مبتنی بر ارتباط بین غیب و شهادت در چارچوب روشی ذاتی است که مبتنی بر تکامل بین ارکان آن است. این سیر یک فعالیت ادراکی، منطقی و سازنده است و تا آنجا که در اراده و عمل انسانی نمایان می شود، به همان اندازه با منطق درونی اش واجد انگیزه می شود تا آن را به یک انرژی حیاتی جاری در زمان تبدیل کند و با عنایت و راهنمایی هدفمند می شود. از این نظر، کسانی که این شیوه را اتخاذ می کنند باید با به دست آوردن اسباب و شرائط قریب و بعید، زمینه را برای ظهور آن در حرکت زمان فراهم کنند. و از آن جاکه هندسه تاریخ، مانند مهندسی طبیعت، در بطن اش عنایت خالق نهفته است، براین اساس برای ما روشن می شود که مشیت خداوند از طریق خود انسان در روند تمدن ها دخالت می کند. خداوند متعال در طبیعت و تاریخ حضور دارد. تاریخ بشریت و همچنین تاریخ طبیعی دو مظهر از وجود خدا هستند. عنایت حق تعالی در بطن تاریخ نهفته است، اما خدا آن را راهبری و هدایت نمی کند مگر از طریق علل و اسبابی که تحت ولایت و مدیریت انسان است، زیرا تاریخ در چارچوب قوانین قطعی جریان پیدا می کند درست مانند جهان طبیعی. وحی الهی نیز به طور آشکار انسان را به تمسک به اسباب به عنوان شرط تحقق عنایت و دریافت راهنمایی الهی، دعوت می کند، زیرا قوانین تاریخ در ذات خود به برنامه ریزی و تدبیر الهی مبطون اند. هرکس آن قوانین را طبق این طرح و برنامه الهی اتخاذ کند، به هدف و فلاح رسیده است، و هرکس که مسیر تغییر و جابجایی را به خاطر هوی و هوس خود بپیماید، تلاش او ناامید شده است، خواه یک فرد، گروه یا امت باشد. و این چیزی است که سخن خدا بر آن گواه است: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خودشان برگزیدند مثل عنکبوت

است که خانه‌ای برای خود انتخاب کرده؛ درحالی که سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است اگر می‌دانستند.

۲. مبانی نگاه ایرانی به متافیزیک غرب‌شناسی

ایران «متافیزیک پسین» خود را با غرب به عنوان یک نقیض متافیزیکی دربردارنده محمولات الهیاتی سیاسی ریشه دار در تمدن مدرنش، به آزمایش گذاشته است. از زمان پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۸ تا همین اکنون، تز آمریکایی، نمایشی در نهایت و حداکثر دژنده‌خویی نسبت به این نقیض [تمدنی] ترتیب داده است. اگر بخواهیم مفهوم مشترکی را از تجارب برخورد و درگیری بین متافیزیک اسلامی ایرانی و الهیات سیاسی آمریکا استخراج کنیم، تفاوت‌های اساسی [این دو متافیزیک] برای ما نمایان می‌شوند.

روش مقابله با غرب به عنوان تمدنی که ویژگی‌های خاص خود را دارد که در پیشتر ذکر شد، با روش مقابله‌ای که تمدن‌های قبلی نسبت به یکدیگر اتخاذ کرده‌اند، متفاوت است، زیرا یونان، ایران، مصر، هند، چین و بین‌النهرین در مراحل مختلف تاریخی با یکدیگر جنگیدند، اما به روشی متفاوت. به‌طور کلی، تمدن پایین‌تر به دنبال کسب دانش از تمدنی بود که از نظر ساختارهای علمی، شناختی و اجتماعی برتر بود. نمونه مشخص در این زمینه تقابلی است که بین تمدن اسلامی و تمدن یونان در عصر عباسیان و ظهور جنبش ترجمه از زبان‌های خارجی، به‌ویژه یونانی به عربی رخ داده است. حاصل این تقابل، ایجاد زمینه شناختی لازم برای جنبش عصری است که به‌طور کلی دوران «تمدن اسلامی» نامیده می‌شود.

باوجوداین، روش مواجهه تمدن مدرن غربی با تمدن‌های دیگر، به‌ویژه جهان اسلام، با روندها و روش‌های قدیمی متفاوت است. تمدن جدید در غرب ساختاری تهاجمی دارد و گفتمان خاص خود را دارد. این تمدن اگرچه از یک سو مبتنی بر مفاهیم ادبی و فلسفی یونان و از طرف دیگر مسیحیت سکولار بود، اما

در دوران مدرن دچار نوعی تحول تاریخی شده است که برجسته‌ترین وجهه آن تجاوز و سلطه استعماری است. در این گفتمان، هر مفهوم، گفته و نظریه‌ای که غربی نباشد، بیگانه، خارجی و انحطاطی تلقی می‌شود و باید به سبک غربی ارتقا یابد؛ و آنچه ادوارد سعید در شاهکار خود به نام «شرق‌شناسی» به آن اشاره کرده، این گفته را تأیید می‌کند. این گفتمان گفتمانی است که هر ساختار غیر غربی در درون آن باید اصلاح و پالایش شده و به ساختارهای غربی تبدیل شود. براین اساس، هر چیزی، نه تنها در حوزه علم و دانش، بلکه همه زمینه‌های زندگی بشر، از ساده‌ترین الگوهای رفتاری انسان گرفته تا ساختارهای اصلی اجتماعی و سیاسی، باید غربی شود. در این جا شایسته است این سؤال را مطرح کنیم: آیا می‌توان از همان روشهای سنتی که تمدن‌های قبلی به کار می‌گرفتند در مقابله با این تمدن اتخاذ استفاده کرد؟ از منظر این تحقیق، رویارویی با روش‌های باستانی در حفظ تمدن‌های غیر غربی قاصر و ناتوان هستند و علاوه بر این، منجر به حذف مؤلفه‌های شکل‌دهنده این تمدن‌ها و انحلال آن‌ها در تمدن غرب خواهد شد. غرب با ویژگی‌های خود ایستاده است، که برجسته‌ترین این ویژگی‌ها تجاوز به شرق، به‌ویژه جهان اسلام است و برجسته‌ترین صحنه تقابل در این میان اسلام است.

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، تقابل شرق و غرب، تقابل دو ایدئولوژی یا دو نگاه به جهان است. افتخار زاده معتقد است: «تضاد بین شرق و غرب اساساً تناقضی بین دوسرشت و بین دو ایدئولوژی و بین دو فرهنگ و دو ایده است و نهایتاً و نه آخرین، کمال‌غایی در هر یک از آن‌ها خلاف کمال دیگری است»، براین اساس یک تناقض ساختاری بین شرق و غرب در تمام سطوح مربوط به هستی‌شناسی، مربوط به چیستی واقعیت، چیستی انسان و هدف از خلقت و غیره وجود دارد. تعداد زیادی از محققان بر تناقضات اساسی بین اسلام و غرب در زمینه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، علم‌شناسی و انسان‌شناسی تأکید کرده‌اند.

اگر به بحث استقرای نظریه پردازی‌های بنیادی انقلاب برگردیم، خواهیم دید که جمهوری اسلامی، به گفته بنیان‌گذار آن، یک موجودیت مستقل و متناقض با سیستم قطب‌گرایی بین‌المللی است. جمهوری اسلامی همان‌طور که حضرت امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «نه شرقی است و نه غربی». این فقط یک شعار ایدئولوژیک نیست که هدف آن تنها بسیج نیروهای مردم باشد، بلکه دلالت‌ها و دیدگاه‌ها و نگاه بلندمدتی در آن نهفته است که واقعیت‌های آن‌ها در طول دهه‌های تاریخ معاصر ایران آشکار خواهد شد. این عمیقاً به این معنا است که این جمهوری متفاوت، دوره جدیدی را در نظم جهانی گشود که در آن اسلام با موازین و مقیاس‌های خود در عرصه‌های فکری، عقیدتی، فرهنگی و سیاسی به طور مؤثری حضور پیدا کرده است.

شاید آنچه باعث می‌شود بحث غرب‌شناسی ایرانیان مورد توجه ویژه افرادی قرار گیرد که در اتاق فکر کار می‌کنند، جایگاهی است که انقلاب اسلامی به عنوان یک شوک به جنبش و جریان مدرنیته، با همه ساختارهای فکری، عقیدتی و سیاسی آن، در آن قرار گرفت. اگر عقل غربی فرض خود را براساس قطع ناگزیر بین مبانی انقلاب و ضرورت ساختارهای دیوان سالارانه نهاد دولت و نظام سیاسی بنا کرده بود، واقعیت‌ها نشانگر عدم وجود چنین فرض‌هایی در تجربه ایران بود. بعد از بیش از چهار دهه، مشخص شد که چگونه روند پیوند و اختلاف بین انقلاب و دولت راه خود را برای شکل دادن به مدل خاص خود در پیش گرفت. دولت همان انقلاب است، و انقلاب همان دولت است، اما در بستر تمایز، نه جدایی. و اگر این وضعیت به همین طریق تسری پیدا کند، ما به حضور عارضی و گاه به گاه برنمی‌گردیم، بلکه به دنبال مسیری ذاتی هستیم که تحقق واقعی خود را در پارادایمی چند ضلعی پیدا می‌کند: متافیزیکی، ایمانی و ایدئولوژیک.

نظریه‌های نخبگان فکری ایران در زمینه تأسیس یک معرفت‌شناسی برای غرب‌شناسی، در مواضع مختلفی رتبه‌بندی می‌شوند. شاید یکی از مهم‌ترین

ویژگی‌های این نظریه‌ها این باشد که آن‌ها اجمالاً براساس غرب‌شناسی انتقادی به عنوان یک چارچوب پیشنهادی که بیانگر هویت فکری و شناختی انتقادی از غرب و مخالف ایدئولوژی انقیاد و سلطه آن است، ارائه می‌شوند. غرب‌شناسی انتقادی - به گفته کسانی که در ایران به آن قائل‌اند - مبنای معرفت‌شناختی مقاومتی است که چیزی فراتر از هژمونی سیاسی و اقتصادی است، یعنی عمده‌ترین پایه‌ها و بنیادهای هستی‌شناسی در غرب را مورد توجه قرار می‌دهد. این به دلیل - همجواری صاحبان این چشم‌انداز - اختلاف اساسی بین اسلام و غرب، در بسیاری از مقوله‌ها است: از جمله تعریف واقعیت و قوام آن، تعریف انسان و هدف از آفرینش و... این تفاوت‌ها و اختلاف‌ها بین تمدن‌های دیگر و غرب وجود ندارد و اگر وجود داشته باشد، در حداقل است. و اگر مقاومت کشورهای غیر اسلامی در برابر غرب محدود به حفظ منافع اقتصادی آن‌ها یا دفاع از هویت فرهنگی آن‌ها است، مقاومت اسلامی ایران در برابر غرب فراتر از آن است و ابعاد ایمانی، عقیدتی و ارزشی را در بر می‌گیرد. بنابراین، تناقض در این جا محدود به رسمیت‌نشناختن ارزش‌های اساسی غربی نیست، بلکه اساساً به انکار ساختاری آن ارزش‌ها نیز می‌پردازد. دقیقاً از این منظر است که نخبگان ایرانی تقریباً اجماع دارند که غرب‌شناسی انتقادی را بخشی از هویت فکری و معرفتی خود بدانند. روشن است همان‌طور که نخبگان ایرانی بیان می‌کنند که غرب‌شناسی فرصتی جدید برای جهان اسلام فراهم می‌کند. دلیلش این است که غرب‌شناسی برای ما تعریف خواهد کرد که غرب و علوم آن، به‌ویژه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی آن چیست. براین اساس، غرب‌شناسی انتقادی - به گفته صاحبان این نظر - مفهومی متفاوت از شرق‌شناسی است. غرب‌شناسی، قبل از این که یک اقدام خصمانه باشد، به‌طورکلی یک عمل دفاعی است به منظور حفظ هویت فرهنگی. آنچه گفته شد به سه دلیل است: اول این که غرب یک موضوع و پدیده خصمانه است. دوم این که شرق غرب را از موضع پایین شناخته است و سوم، دلیل روشنی است که بیان می‌کند زمینه غرب‌شناسی

انتقادی اسلامی با زمینه شرق‌شناسی متفاوت است. شناختن غرب به شناخت همه ابعاد آن از جمله شرق‌شناسی نیازمند است. با این وجود، غرب‌شناسی انتقادی، از آن‌جاکه مبتنی بر مفاهیم ارزشی خاص است، باید از شرق‌شناسی که دارای مفاهیم ارزشی خاص خود است (پرخاشگری غربی، که توسط فرهنگ سلطه و انقیاد نشان داده می‌شود) جدا شود.

از تمام بحث‌های فعلی درمورد مبانی روش شناختی علم غرب‌شناسی انتقادی، می‌توان مجموعه‌ای از زمینه‌ها و قلمروهای معرفت‌شناختی را نتیجه گرفت:

اول: حوزه فهم غرب، بر یک استقراء و بررسی معرفت‌شناختی تاریخی از مؤلفه‌های بنیادی تمدن استعماری مدرن و سازِ کارهای ظهور و توسعه آن از اواخر قرون وسطی تا آنچه به عصر روشنگری و رنسانس معروف است، علاوه بر مدرنیته با دوره‌ها و تحولات مختلف آن، مبتنی است.

دوم: حوزه انتقاد از غرب، که پیامدهای فکری و شناختی جریان‌ات، مکاتب و روش‌ها را که سیر انتقاد را در زمینه‌های فلسفه، جامعه‌شناسی، الهیات و اندیشه سیاسی آغاز می‌کند، بررسی می‌کند.

سوم: حوزه شرق‌شناسی (یا دانش تعریف غرب از شرق). این حوزه یک حوزه محوری در مطالعه غرب است و هدف آن بازخوانی شرق‌شناسی در عرصه معارف، مباحث، شرایط پیدایش و اهداف معرفتی و کاربردهای ایدئولوژیک آن در گذشته و حال است.

چهارم: حوزه غرب‌شناسی سلبی، و هدف آن انتقاد از پدیده وابستگی فکری از طریق مطالعه کار محققان، متفکران و دانشگاہیان در جهان عرب و اسلامی است که با رویکرد شرق‌شناسی همذات‌پنداری کرده و سیستم‌های فکری تولید می‌کنند که در نهایت به نسخه محلی از فرمول‌های استعمارگرایان غربی از شرق منتهی می‌شود.

پنجم: حوزه نظریه‌پردازی، و هدف آن تولید مفاهیم، ایده‌ها و نظریه‌ها از

درون حوزه‌هایی است که سیستم شناختی علم غرب‌شناسی را تشکیل می‌دهند. بدیهی است که بخشی وزینی از نخبگان دانشگاهی و فکری در ایران نظریه‌پردازی در خصوص علم غرب‌شناسی انتقادی را آغاز کرده‌اند، اما به نظر نمی‌رسد نظریه شناخته شده‌ای در این باره راهی برای دستیابی به موفقیت پیدا کرده باشد. این بدیهی است زیرا غرب‌شناسی اصطلاحی جدید است که ارکان نظری و شناختی آن هنوز در دست ساخت است. و در دنیای مفاهیم، صحبت در مورد «اصطلاح غرب‌شناسی» پیچیده‌تر می‌شود. این موضوع به دلیل منحصر به فرد بودن و خاص بودن آن و به دلیل ورود متاخر آن در عرصه تبادل نظر در اندیشه اسلامی و شرقی معاصر است. شاید به همین دلایل، این اصطلاح هنوز به یک مفهوم و بنابراین به یک سیستم شناختی تبدیل نشده است. این امر علی‌رغم تلاش‌های قابل توجه اندیشمندان عرب و مسلمان برای نشان دادن علمی معاصر مربوط به شناخت و درک غرب و بررسی آن از طریق مشاهده و انتقاد و در نتیجه یک همتای کارآمد برای علم شرق‌شناسی است. برای این که این اصطلاح به عنوان یکی از کلیدهای دانش در جهان اسلام جایگاه مناسب خود را پیدا کند، باید محیط‌های پرورشی، نخبگان و مؤسسات دارای چشم‌انداز بازسازی در چارچوب یک پروژه تمدنی یکپارچه در دسترس باشند.

اما واقعیت اوضاع امروز این است که محیط‌های گسترده‌ای از این نخبگان وجود دارند که اعجاب مدرنیته غربی را چه از نظر بازتولید مفاهیم و چه از نظر فضای فناوری دانش، ترک نکرده‌اند. و این چیزی است که هنوز هم در جوامع شرقی و اسلامی به طرق و چهره‌های مختلف خود را نشان می‌دهد:

چهره‌ای که کاملاً با مدرنیته و دستاوردهای آن همذات پنداری می‌کند، جایی برای پرسش و انتقاد ندارد.

چهره‌ای که تلاش‌هایش محدود به سیستم‌های ایدئولوژیک ملی، قومی یا

مذهبی است، اما همچنان تحت تصورات جز می و قضاوت‌های انفعالی درباره تمرکزگرایی امپریالیستی غرب اداره می‌شود.

چهره سومی که به صورت تلاش، وعده و احتمال خود را به ما می‌شناساند، پس از مدتی و به زودی برای ما ظاهر می‌شود که صاحبان این تلاش‌ها کوتاهی کرده و در تدوین روش‌های تفکر که نسل‌های ملت را برای حل مشکلات تمدنی خود راهنمایی کند، ناتوان هستند.

اگر «غرب‌شناسی» به معنای «دانش شناخت غرب» است، یکی از اولین الزامات آن این است که سعی کند فهم غرب را با شناخت روش‌ها و ساختارهای فکری، فرهنگی و عقیدتی آن و بازخوانی آن‌ها با یک روحیه انتقادی آگاه، نشان دهد. براین اساس، مطالعه غرب‌شناسی براساس پنج ضرورت انجام می‌شود:

۱- ضرورت تاریخی، ناشی از تحولات تمدنی که در آغاز قرن بیست و یکم اتفاق افتاد. همان‌طور که به گونه‌ای انکار ناپذیر روشن به نظر می‌رسید، حضور اسلام به عنوان یک عقیده، فرهنگ و ارزش‌های اخلاقی، در پایان قرن گذشته صرفاً یک قضیه فرضی نیست، بلکه یک حضور فوق‌العاده مؤثر در ترسیم روندهای اساسی امروز و آینده تمدن بشری است.

۲- ضرورت اتحاد محور، که ناشی از تکه تکه شدن کشور و جوامع اسلامی است و نخبگان، روشنفکران و مؤلفه‌های اجتماعی آن را بیشتر شبیه مستعمره‌های بسته می‌کند. با توجه به این تکه تکه شدن و پیامد آن، دل‌مشغولی‌ها و مسئله‌های امت به مسائل و مشغله‌های مادی تنزل پیدا می‌کند.

۳- ضرورت نظریه‌پردازانه، که ناشی از نیاز به تولید مفاهیم، نظریه‌ها و دانش‌هایی است که انجمن‌های اندیشه‌ساز را تحریک می‌کند، و جنبش‌ها، مناظره، بحث و انتقاد را توسعه می‌دهد. و همچنین ناشی از نیاز به روان‌سازی حرکت اندیشه جهانی از طریق عربی‌سازی، ترجمه و انتقاد، و به روشی که به فعال‌سازی فعالیت‌های فکر و اندیشه عربی اسلامی معاصر و استقرار آن در حد نصاب نشاط و تازگی کمک کند.

۴- ضرورت شناختی، که از اهمیت یک منطقه جذاب ناشی می‌شود که نخبگان جوامع غربی و اسلامی به تبادل اندیشه و دانش می‌پردازند و از طریق آن خطوط ارتباطی و شناسایی بین آن‌ها گسترش می‌یابد.

۵- ضرورت نقادانه: آنچه ما را برانگیزد تا انتقاد را در دو طرف آن (خودی و دیگری) فعال کنیم، یعنی انتقاد از خود به موازات انتقاد از دیگری غربی، دو چیز است:

نخست: ضرورت از بین بردن سردرگمی‌ای است که طی نسل‌های متمادی همسایگی و درگیری با میراث مدرنیته غربی در جنبه‌های معرفتی و استعماری خود در خودآگاهی اسلامی انباشته شده است. در چارچوب این وظیفه، ما امیدواریم که یک تئوری شناخته شده‌ای را متبلور کنیم که قواعد جدیدی از درک مبانی و ادراکاتی را که عقل غربی براساس آن‌ها بنا شده است، ایجاد می‌کند، و این همان چیزی است که راه را برای پاسخ به این سؤال باز می‌کند که آیا درک صحیحی از غربی که انواع مختلفی از هنرها، ارزش‌ها و ایده‌ها را تولید می‌کند، و در عین حال و هم‌زمان انواع بی‌شماری از خشونت و کشورگشایی و جنگ‌های طولانی و پایدار را برای ما به ارمغان می‌آورد، برای ما امکان‌پذیر است؟

دوم: روشن کردن این واقعیت که معارف غربی در جوامع عربی و اسلامی دارای دایه‌هایی است که این دانش را دریافت و پرورش می‌دهند و سپس آن را به شکلی که خود عقل غربی می‌خواهد بازتولید می‌کنند. بیان این امر این است که کسانی در بین نخبگان تاریخی زیادی در جوامع ما هستند که در شعارها و منطق خود با غرب هم‌ذات‌پنداری کرده یا خود را نماینده دانش مدرن غربی دانسته‌اند. این در مورد کسانی است که ممکن است با معیار «غرب‌شناسی سلبی» دیده شوند. مقصود ما از این نوع غرب‌شناسی، نتیجه یک تعامل پیچیده بین بهت‌زدگی مسلمان عرب از مدرنیته غرب و دستاوردهای آن از یک سو و نحوه برخورد او با غرب از سوی دیگر است. در نتیجه این ترکیب به‌طور کلی، به نظر می‌رسد این «فرد بهت‌زده» در حالت بیگانگی و وابستگی به سیستم

غربی و ویژگی‌های آن و در نتیجه به عنوان امتداد بومی سیستم غربی است. اما نهایتاً، این شخص به توطن شناختی [نسبت به غرب] نزدیک می‌شود به گونه‌ای که بی‌وقفه پرسش‌ها و پاسخ‌های غرب را به شیوه باور و تسلیم بازیابی می‌کند. اغراق نمی‌کنیم اگر بگوییم که منظور ما از غرب‌شناسی سلبی که توصیف شرایط بخشی عمده‌ای از روشنفکران جهان اسلام است، تفکری است که توسط بهت‌زدگی ایجاد شده، با ترجمه گسترش می‌یابد و توسط هژمونی سلطه پایدار شده است و سپس نخبگان وزینی از جوامع ما آن را به عنوان راه شناخت خود و دیگران علاوه بر درک دنیای اطراف خود، می‌دانند.

مطالعه غرب با محوریت غرب‌شناسی دارای اهداف زیر است:

اول: شناختن جوامع غربی به همان شکلی که واقعاً هستند، همگام با تحولات علمی، فکری، فرهنگی و سیاسی آن‌ها و از طریق دانش ارائه شده توسط نخبگان این جوامع در زمینه تجلی مفاهیم، ایده‌ها و مشکلاتی که قرن بیست و یکم شاهد آن است.

دوم: شناسایی رویکردها و سیاست‌های اتخاذ شده غرب نسبت به شرق و به‌ویژه جوامع اسلامی، با هدف روشن ساختن واقعیت‌ها و رفع توهماتی که باعث استحاله طولانی مدت تفکر شرقی و اسلامی شده است.

سوم: مجاورت نقادانه نسبت به ارزش‌های غرب. این هدف خود سه جنبه

دارد:

جنبه اول: انتقاد از ارزش‌های اندیشه غربی و پیامدهای فکری آن‌ها بر روشنفکران اسلامی و تبیین سازکارهای غرب‌شناسی سلبی ناشی از آن‌ها....

جنبه دوم: انتقاد غرب از خود، به‌ویژه با توجه به آنچه فیلسوفان، متفکران و محققان پیشگام و معاصر غربی درباره موضوعاتی که شرایط جوامع آن‌ها را منعکس می‌کند و تحولاتی که در این جوامع در زمینه‌های مختلف در جریان هست، می‌نویسند.

جنبه سوم: انتقاد نخبگان اسلامی از غرب، براساس دانش آن‌ها از غرب،

درک آن‌ها از تاریخ آن، و تلاش آن‌ها برای بحث و مناظره در مورد غرب در زمینه‌ای برابر، متعادل و مشترک.

هدف چهارم: ایجاد یک سیستم معرفتی که منجر به جریان‌سازی و روان‌سازی دانش و مفاهیم اسلامی در چارچوب یک شناسایی خلاق که آلوده به ابهامات و نقایص فرهنگ شرق‌شناسی نباشد. شکی نیست که کسی که خواستار این شناخت باشد، بر انسداد تمدنی که بازتاب و تأثیرات آن را در طول پنج قرن از تولد مدرنیته هنوز تجربه می‌کنیم، غلبه کرده است. هدف این سیستم همچنین غلبه بر موانع تاریخی به جا مانده از جریان مدرنیته غربی است که غرب‌شناسی اسلامی را تحت تأثیر گفته‌ها و دیدگاه‌های خود ایجاد کند، بدون آن‌که آنچه را که در دوران نوزایی و مدرنیته سازنده است، در آن حل کند. نتیجه این بود که وضعیت قابل قبول به حدی رسید که همه چیز مربوط به جهان مفاهیم، ایده‌ها و نوآوری‌ها غرب‌شناسانده باشد. و از آن‌جا که غرب‌شناسی مذموم در این مفهوم و مسیر به چهره دیگر شرق‌شناسی تبدیل شده است، روشنفکران اسلامی ذات، هویت و ویژگی خاص خود را از دست دادند، در نتیجه و به ناگاه اینان مورد غفلت قرار گرفته یا دچار قصور شدند، و حتی نه در مواجهه با خود و نه در مواجهه با دیگری، قادر به تولید فهمی مشابه با روح زمانه‌ای که مفسر آن هستند، نیستند.

۳. متافیزیک غرب‌شناسی، مسئله پست‌مدرن

عرصه برانگیختن مسئله پست‌مدرن شاهد بحث گسترده‌ای در میان نخبگان فکری و مذهبی در ایران است. و کسانی هستند که به این سؤال می‌پردازند که چگونه پروژه اسلامی ایرانی توانسته است بر منطق نظام یکجانبه بین‌المللی تأثیر بگذارد و فلسفه سیاسی غرب و مدل غالب آن را در این زمینه به چالش بکشد. و اگر مسئله دموکراسی و سازماندهی زندگی سیاسی در راس ساختارها و پایه‌های مدرنیته است؛ ایده «مردم‌سالاری دینی» در ایران و مسئله سازگارسازی

«جمهوری خواهی و «اسلام گرایی» هم یک پروژه نظری بی سابقه در دایره طبقه بندی سنتی دارای طرفدار را در جهان فلسفه سیاسی شکل داده اند. صاحبان این ایده با تقسیم حق حکمرانی به دو قسمت برابر و نابرابر، بین خدا و مردم، رابطه محکم و نزدیک آن و مشروعیت سیستم سیاسی جدید را توضیح می دهند. به عبارت دیگر، منظور آن ها این است که از قرار گرفتن مفاهیم «جمهوری خواهی» و «اسلام گرایی» به موازات و همسان با یکدیگر جلوگیری کنند، به طوری که پس از آن دیگر به نوعی سازش اجباری، عمل گرایانه یا واقع بینانه متوسل نشوند. براین اساس، آن ها می بینند که حق مردم شاخه ای است که از حق خدا نشئت می گیرد و جمهوری الگو و چارچوبی برای تحقق و فعلیت بخشی به حکومت خداست، به گونه ای که نمی توان مفاهیم جمهوریت و دموکراسی را از مضمون و اهداف اسلامی شان خالی کرد، یا آن ها را از مشروعیت دینی جدا کرد، تا پس از آن چنان تصور نشود گویی تقابلی بین این دو مفهوم و دین وجود دارد.

دموکراسی اسلامی - طبق این نظریه پردازی - شامل مزایای مثبتی است که دموکراسی واجد آن است و البته بدون ابتلا به نقایص و عیوبی که دموکراسی غربی به همراه دارد و این مزایا عبارتند از: حق رأی دادن به مردم، نظارت بر حاکمان، در نظر گرفتن رضایت مردم، پذیرفتن اصل انتقال صلح آمیز و بدون خشونت قدرت.

درست است که در میان محافل ایدئولوژیک غرب کسانی هستند که به تجربه اسلامی ایرانی جدای از جنبه منفی پدیده بنیادگرایی اسلامی معاصر نمی نگرند. با این حال، بسیاری از متفکران معاصر غربی نگاهی معکوس طیف قبلی دارند و پدیده سیاسی - مذهبی را در جهان اسلام، که در آن انقلاب و حکومت انقلابی در ایران در خط مقدم قرار دارد، به عنوان یک سنت صرفاً به ارث رسیده از گذشته، نمی بینند بلکه به عنوان یک دولت پویا و فعال در قلب عصر جدید جهانی به آن می نگرند. همان طور که کورتز، متفکر انگلیسی می گوید این انقلاب با این وضعیت پدیده ای است که متعلق به پست مدرنیسم

است، و دلیل وی برای گفتن این سخن مبنی بر این است که این پدیده نتیجه طبیعی واکنش ایدئولوژیک اجتناب ناپذیر در برابر شکست روند مدرنیزاسیون غرب است.

امروزه در غرب هستند کسانی که با استخدام و به کارگیری ایدئولوژیک محکومیت اسلام سیاسی در انواع مختلف «بنیادگرا، سلفی و معتدل»، به عنوان اسلامی که با مدرنیته، عصر جدید و آینده، سرسبز دارد، مخالف هستند. و وقتی این بحث در مراکز تحقیقاتی آینده پژوه در آمریکا و اروپا صورت می گیرد، غالباً گفته می شود که اشکال فعلی بنیادگرایی اسلامی را نمی توان نوعی بازگشت به فرمول ها و ارزش های اجتماعی گذشته دانست، حتی از دیدگاه خود اصول گرایان. منتقدان بسیاری از افرادی که در زمینه تولید ایده در غرب کار می کنند، از نقد رسانه ها درنگ نمی کنند، رسانه هایی که اصطلاح «بنیادگرایی» را به عنوان واژه ای اختصاری قرار می دهند که تشکیلات مختلف اجتماعی به پیوسته را مختصر می کنند، و منحصر به بنیادگرایی اسلامی اشاره می کنند، و این اختصار سازی پیچیده بار دیگر یک تعصب مذهبی افراطی تروریستی را که معنای تساهل و تسامح را نمی داند، شایع می سازد. اما موضوع به رسانه ها که ابزار بیان نظام سلطه برای تصمیم گیری ایدئولوژیک و راهبردی در غرب هستند، ختم نمی شود. نظام سلطه که با تولید و صنعت اقلیم های فرهنگی مرتبط است، به هر پدیده اسلامی بدون توجه به پیشینه ها، شیوه ها و موقعیت های آن، به عنوان تجسم ضد مدرنیته، نگاه می کند، و آن را به عنوان نیروی تلاشی می کنند روند نوسازی اجتماعی را به عقب و قهقهر برگردانند، به عنوان یک نیروی قهقرایی که برای دستیابی به گسست از جریان جهانی مدرنیته که برای بازسازی دوران پیش از مدرن تلاش می کند، توصیف می کنند. از این منظر است که ایدئوژئی-راهبرد حاکم در غرب، به انقلاب و دولت ایران به چشم یک انقلاب ضد مدرنیته که در پی احیای یک رژیم قدیمی و کهنه است، می نگرد. در مقابل این توصیف سلبی از انقلاب اسلامی در ایران و به طور کلی اسلام،

یا آنچه ممکن است «اسلام در عرصه» خوانده شود، نخبگانی در غرب وجود دارند که این تصویر را به گونه ای دیگر می بینند. این دیدگاه به سطحی از تأمل می رسد که به این واقعیت منجر می شود که پروژه بنیادگرایی را نمی توان به عنوان یک پروژه قبل از مدرنیته [ضد مدرنیته] درک کرد، بلکه باید به عنوان یک پروژه پست مدرن درک شود. صاحبان این چشم انداز متذکر می شوند که در درجه نخست لازم است اساساً «بنیادگرایی پست مدرن» در چارچوب مدرنیته به عنوان سلاحی علیه هژمونی اروپایی-آمریکایی مشاهده شود. در بافت سنت های اسلامی، بنیادگرایی تا آن جا که میراث مدرنیته اسلامی را رد کند، به عنوان وضعیتی پست مدرن، لحاظ می شود؛ که مدرنیته نسبت به آن به گونه ای مبالغه آمیز در بوته اروپا-آمریکایی ذوب گشته یا در برابر آن کاملاً تسلیم است. در پاییز ۱۹۷۸ میلادی، فیلسوف فرانسوی، میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) [به عنوان خبرنگار] برای روزنامه ایتالیایی (Corriere della sera) به ایران سفر کرد تا در مورد تظاهرات رو به رشد مردمی علیه رژیم محمدرضا پهلوی بنویسد. فوکو، که به دلیل تجزیه و تحلیل های نظری خود در مورد روند اروپا به سمت جنون، بیمارستان ها و زندان ها شهرت دارد، به اعتراف خودش از تاریخ فارسی یا اسلامی اطلاع چندانی نداشت و قبلاً هرگز به عنوان روزنامه نگار کار نکرده بود، اما وی هفته ها پس از پیروزی انقلاب، در پاسخ به سؤال درباره دلیل سفر به ایران گفت: «وقتی ایده ها متولد می شوند باید آن جا باشیم».

این قرائت از یکی از برجسته ترین فیلسوفان غرب در قرن بیستم در آن زمان، صرفاً توصیف یک صحنه تصادفی نبود، بلکه بیشترین سطحی از برجسته ترین سطوح به کارگیری عقل غربی در مورد دیدن جنبش اسلام و سهم آن در شکل گیری نظام ارزشی جهانی را نشان می دهد. در عوض، کسانی هستند که وقتی تصمیم می گیرند که گزارش دهند، معادله ایشان چالش زا و تأمل برانگیز به نظر می رسد، آن گاه که می نویسند اگر مدرنیته به معنای تلاش برای به دست آوردن آموزش و فن آوری غرب در اولین انفجار پس از استعمار، «استعمار سنتی» باشد،

پس پست مدرن به معنای بازگشت به ارزش‌های اسلامی و انکار مدرنیته است. همچنین، مسلم است که از آغاز استعمار، بخش‌های قدرتمندی از مسلمانان به تعبیری «ضد غربی» بوده‌اند. از این منظر، ما می‌توانیم انقلاب ایران را - همان‌طور که منتقدان لیبرالیسم پست مدرن می‌گویند - به همان اندازه که اولین انقلاب پسامدرن بود، مورد توجه قرار دهیم.

۴. جدال عقلانیت و حقانیت در متافیزیک غرب‌شناسی

تردیدی نیست که تجربه متافیزیک پسین در ایجاد ارتباط بین امر غیب و واقعیت، برای فراراهبرد، چشم‌انداز مطابقت و هماهنگی بین واقع‌گرایی، یقین و عقلانیت را ایجاد می‌کند. بینش اسلامی یک بینش واقع‌بینانه است، بدین معنا که در وجود جهانی خارج از خود تردید نداریم، همان‌طور که در وجود خودمان شک نداریم، در وجود جهان خارج نیز شک نداریم. این اولین حقیقتی است که توسط بینش اسلامی اتخاذ شده است و این همان چیزی است که فلسفه اسلامی را به یک فلسفه واقع‌گرایانه تبدیل می‌کند؛ به این معنا که به وجود یک واقعیت خارجی برای جهان باور دارد. فلسفه اسلامی با این حقیقت به اعتبار بدیهی بودن و ضروری بودنش تعامل می‌کند به گونه‌ای که نیاز به جدل و برهان ندارد، و اگر هم جدل و برهانی وجود دارد، این مسئله مربوط به فلسفه و دغدغه‌های فلاسفه است و آن‌ها باید ثابت کنند که - اگر بخواهند - خواه با روش ارسطویی که وجود خارجی اشیا را یکی از اولیات عقلی می‌داند که (محسوسات)، یا روش کزیتودکارتی (فکر می‌کنم پس هستم) یا روش استقرایی تجربی که رویکرد علمی برای اثبات واقعیت‌هاست. در همه موارد، دیدگاه اسلامی با جهان به عنوان یک واقعیت خارجی مستقل از خود ما تعامل دارد. پس وجود بدون شک موجود است و ما نیز بدون شک وجود داریم. متافیزیک پسین با واقع‌گرایی خود، که مبتنی بر پیوند محکم بین غیب و شهود است، می‌خواهد برای یقین خود به وجود پشتوانه‌ای نشان دهد. و این بدان معنا است

که دیدگاه اسلام دبدگاہب یقین گرا است، یعنی تأیید وجود خارجی در واقعیت خارج از خود ما یک واقعیت ثابت توأم با قطعیت و یقین است، که هیچ تردید و لادری گری در آن راه ندارد، همان طور که فلسفه ای نسبی گرا نیست، یعنی اثبات این حقیقت تأیید همان واقعیت خارجی است و تفاوتی بین این و آن وجود ندارد؛ زیرا او واقعیت خود را از خود ما نمی گیرد، بلکه از وجود خارجی خودش که مستقل از ما است استخراج می کند. بنابراین، هیچ چیز در غایت گرایی الهی بدون قانون و هدف نیست هدف نیست «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»؛ به یقین ما هر چیز را به اندازه آفریدیم، و هیچ چیزی بدون حکمت و هدف نیست، «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا...»؛ ما آسمان و زمین و آنچه میان آن هاست بیهوده نیافریدیم این گمان کافران است.... «وَمَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...»؛ ما آن دورا جز به حق نیافریدیم....

بنابراین، غایت گرایی و هدف گرایی با توجه به دیدگاه اسلامی، در مقابل پوچ گرایی و بیهوده گرایی قرار می گیرد، خواه انسان بتواند آن هدف را بشناسد یا نتواند، این که یک شخص قادر به دانستن هدف هست یا خیر، تأثیری در وجود خود هدف ندارد، چه بسیار است که فرد معتقد باشد در کار خاصی اهداف و مقاصدی وجود دارد، با این وجود ممکن است او از آن هدف و غایت غافل باشد. و هنگامی که ما در مورد هدف و غایت صحبت می کنیم، منظور ما چیزی بیش از حکمت و هماهنگی در آفرینش نیست، بدون این که نیازی وجود داشته باشد که خالق از طریق آفرینش در جست و جوی آن باشد. تفاوت بین اهداف ما، یعنی برآوردن نیازهای خاص ما، و هدف خداوند متعال در همین است.

و هنگامی که متافیزیک پسین به حرکت جهان نگاه می کند، آن را با نگاهی توأم با عقلانیت و حقانیت می بیند. و از این منظر است که کسانی هستند که به تأیید دو بنیاد حقانیت متدبرانه در پروژه بازسازی اسلامی می پردازند. آن دو بنیاد عبارتند از: «مشروعیت» و «کارآمدی».

این دو اصل به عمق نظریه پردازی ایرانی در باره متافیزیک غرب شناسی وارد

می‌گردند، زیرا همجواری تمدنی و معرفت‌شناختی و انتقادی با غرب متمدن، مقدمه لازم برای تایید گزینه بدیل اسلامی است.

به نظر می‌رسد علی‌رغم این‌که گواهی است بر علیه کسانی که معتقدند اندیشه سیاسی «فلسفی» از مدت‌ها پیش در ایران و در بقیه کشورهای اسلامی متوقف شده است، پروفیسور محمدجواد لاریجانی معتقد است که هیچ برانگیختگی برای یک جامعه سیاسی که با یک مبنای فلسفی محکم برای نظام و جامعه پشتیبانی نشود وجود ندارد. بنابراین، خواهیم دید که بیشتر عناصر تحقیق بر ضرورت این فکر و آن قاعده تمرکز خواهند کرد.

در این رابطه، لاریجانی خاطرنشان می‌کند که مفهوم «کنش سیاسی» یکی از مهم‌ترین مفاهیم فلسفه سیاسی است که فقط متفکران بزرگی مانند: سقراط، افلاطون و ارسطو از قدیمی‌ها، و پس از آن‌ها مارتین هایدگر و کارل یاسپرس، «ژان پل سارتر»، «گورگ گادامر» و «یورگن هابرماس» به آن علاقه خوبی نشان دادند. نویسندگان با نوعی همدلی می‌گویند: «مهم‌ترین چیز این است که این موضوع بارها و بارها به شکلی ظریف بر زبان ائمه اطهار (علیهم‌السلام) مطرح شده است». با این دیدگاه می‌توان گفت: ما همیشه سه مدینه معموره در فلسفه را می‌بینیم، یعنی: حکمت اولی «متافیزیک» و شناخت و سیاست. در این زمینه، فلسفه سیاسی راه خود را در جهت شکل‌گیری مبنای مشروعیت و کارآمدی در پیش می‌گیرد. براساس پاسخ‌های مربوط به مشروعیت و کارآمدی، قوانین محکم حکومت اسلامی در حال و آینده تعیین پیدا می‌کنند. مشخص شد که این پیروزی جنبش اسلامی در ایران بود که اندیشه سیاسی را به وجود آورد، همان‌طور که فلسفه را از تحقیقات صرفاً دانشگاهی به دنیای عینی وارد کرد. بر این مطلب دلیلی بهتر از نشاط آشکار نخبگان اسلامی در رویکردها و جریان‌های مختلف، وجود ندارد زیرا حرکت کلام جدید هسته اصلی فعالیت ارتباطی در بحث فلسفی-سیاسی را شکل می‌دهد.

دغدغه‌ای که بر تزهایی از این قبیل حاکم است، از سرگیری نظریه‌پردازی

برای فعال کردن اتاق‌های فکر پیرامون جنبش اسلامی معاصر و حکومت اسلامی است که امروز ایران را تحت حمایت ولایت فقیه اداره می‌کند. شاید آنچه اهمیت این روند نظری را دو چندان می‌کند، ورود واقعی آن به عرصه غرب‌شناسی انتقادی است، زیرا غرب‌شناسی انتقادی معتقد است که حکومت اسلامی یک مکتب سیاسی در حال تکامل است، برخلاف دموکراسی لیبرال و مارکسیست، و حکومت اسلامی دارای دو جنبه بسیار مهم است: مشروعیت و کارآمدی. وقتی مسئله حکومت اسلامی مطرح می‌شود، ابتدا باید از مبنای مشروعیت آن سؤال کرد و دوم: از مبنای کارآمدی آن؟ تردیدی نیست که این پرسش مرکب از مشروعیت و کارآمدی، متضمن تحقق این واقعیت است که پروژه اسلامی، همان‌طور که توسط تجربه تاریخی انقلاب و دولت در ایران ارائه شده است، صرفاً یک گفتمان ایدئولوژیک نیست، بلکه متضمن تکامل و هماهنگی بین ارکان و مبانی آن است. همه این‌ها موضوعاتی هستند که از فلسفه و متافیزیک آغاز می‌شوند تا مجموعه مباحث نظری و علمی مربوط به جوامع مذهبی و سیاسی ضرورتاً مرتبط با تحولات شناختی و ارزشی در سطح جهانی. این بینش از متافیزیک غرب‌شناسی از ارزش‌های مدرنیته به قطعی و مطلق فاصله نمی‌گیرد، بلکه برای مهار و فراتر بردن آن‌ها براساس تأسیس یک مدرنیته اسلامی به گونه دیگری عمل می‌کند. بنابراین جامعه اسلامی می‌تواند مبتنی بر یک مفهوم در حال توسعه از مدرنیته، مدرن باشد. براین اساس، ایران اسلامی به دنبال دستیابی به «پست مدرنیسم» است. برای این تلاش سه رکن قابل دستیابی وجود دارد: این سه رکن عبارتند از عنصر داده‌ای، عنصر علمی و عنصر فلسفی (متافیزیکی). در مورد سازوکارهای انطباق، که اساس سؤال دیرین در مورد امکان سازگاری جوامع مذهبی - اسلامی با مدرنیته است، این عرصه‌ای است که شاهد بحث اجتناب‌ناپذیر بین نخبگان مختلف در ایران و سایر جوامع اسلامی است. بنابراین، روند غرب‌شناسی ایرانی دستاورد غربی را رد نمی‌کند، بلکه سعی در ایجاد نوعی سازش خلاقانه بین عقلانیت که به‌زودی

هنگام تصریح به لزوم تیزفهمی عقل ادنی [معاش] و دستاوردهای علمی آن به تعبیر غربی با حقانیت به عنوانی مفهومی برتر از متافیزیک ولایت، دارد.

براین اساس، «عقلانیت» و «حقانیت» - بر حسب جهتی که در نظریه پردازی اسلامی ایرانی به آن اشاره شد - دو معیاری هستند که با کمک آن‌ها می‌توان «مدرنیت» را تجربه کرد و چیستی آن را بیان کرد (...). عقلانیت موجب می‌شود که ما از وضعیت حقیقی تصویری نزدیک به واقعیت داشته باشیم. اما، به نظر وی، این ممکن است باعث شود که یک فرد، انسان را نوع دیگری از حیوانات را ببیند، که محصولات زیادی دارد، و باور نداشته باشد که وجود معنای خاصی دارد. در چنین حالتی ممکن است عقلانیت فرد تا حدودی پاسخ‌گو باشد و بگوید: [وی موجودی است که] شانس او در نجات و موفقیت بسیار کم است. چنین شخصی در واقع در راهی بن بست قرار گرفته است، بنابراین، وی ممکن است خودکشی را برای رهایی از این مشکلات در نظر بگیرد. در مورد «حقانیت» علاوه بر عقلانیت - حقانیت همان‌طور که فکر می‌کنیم به احتمال زیاد از سنخ عقلانیت است - می‌تواند خلأی را که مردم غربی مدت‌هاست از آن رنج می‌برند پر کند. پس فرد (انسان) در «حقانیت» همیشه خود را در ضیافت سخاوت الهی می‌بیند. وی باور دارد که خداوند او را در هر لحظه حفظ می‌کند. دعای همیشه او این است: «هرگز مرا به خودم وا نگذار و لویک لحظه». این فرد می‌تواند در چنین شرایط و دشواری‌هایی احساس کند که خداوند او را در این شرایط امتحان می‌کند. بنابراین، به همین دلیل وی به جای بن بستی که انسان نخست احساس می‌کند، جهان وافق وسیعی در پیش رو دارد.

دیدگاه ایرانی، در برخورد با هجوم غربی - آمریکایی در برابر پروژه هسته‌ای صلح‌آمیز آن، با دیدگاه کلی جایگاه فراراهبردی ایران در چارچوب پروژه عمومی تمدن اسلامی - ایرانی سازگار به نظر می‌رسد. در واقعیت‌ها، تأثیرات و پیشینه مواضع، مطالبی وجود دارد که پرده از هدف اصلی غرب و ایالات متحده و انگیزه آن‌ها از سخت‌گیری در قبال پرونده هسته‌ای ایران

برمی دارد. در این رابطه، کارشناسان ایرانی می گویند که رفتار سیاست خارجی آمریکا نشان می دهد که واشنگتن در همه درگیری های قبلی به منظور تأمین برتری آمریکا یک جانبه کار کرده است، و از افغانستان، بوسنی و کوزوو تا عراق نمونه های بسیاری وجود دارد. متأسفانه، نظریه یک جانبه گرایی ایالات متحده به مشروعیت و اقدامات دولت ها مرتبط شده است و وزیر امور خارجه آمریکا وقتی به حق ایران در برخورداری از فناوری هسته ای اشاره کرد، این ارتباط را ابراز کرد، اما ایران - حسب ادعای وی - مشروعیت اجرای این حق را ندارد؛ و این موضع گیری آمریکایی برجسته ترین نمونه سیاست نظام سلطه مدرن است. رهبران ایران یقین دارند که تحت رژیم هژمونیک و نظام سلطه است که ایالات متحده سیاست منسجمی را دنبال کرده است تا مانع تبدیل شدن ایران به یک قدرت بزرگ از یک سو و یک قدرت منطقه ای از سوی دیگر شود.

از این منظر، هرگونه تلاش ایران برای افزایش قدرت ملی خود پیامدهای منفی بر جایگاه سیاسی و راهبردی آمریکا در خاورمیانه خواهد داشت. چنین تقابلی بین ایالات متحده و ایران بیانگر این واقعیت است که ایران توانایی تبدیل شدن به یک وزنه منطقه ای را دارد و دارای خصوصیتی است که برتری آمریکا را برهم می زند. از این رو، سیاست واشنگتن بر این است که کشورهای غیر همسور، یعنی کشورهایی که تصمیم می گیرند مناطق سیاسی و امنیتی خود را تعیین کنند، از داشتن ابزار قدرت، منع کند. در همین چارچوب، به نظر می رسد که هدف نهایی در خاورمیانه اطمینان از عدم تشکیل نیروهای قابل مقایسه با اسرائیل است. چراکه که افزایش قدرت ایران در خارج از چتر آمریکا هزینه های واشنگتن را افزایش می دهد و آمریکا را در اعمال نظریه تغییر رژیم در ایران تضعیف می کند. براساس اصل تقارن برابر با غرب، فرااهبردگرهای ایرانی به اتفاق آرا موافقت کردند که جمهوری اسلامی براساس خواسته ها و اولویت های آمریکایی یا براساس منطق آمریکایی گرایی اداره نمی شود، بلکه بیشتر به دنبال منطق جدید زندگی اجتماعی است.

امروز یک جنبه‌گرایی بنیان ایدئولوژیک نو محافظه‌کاران آمریکایی و همچنین نخبگان حاکم در غرب استعمارگر است. از این منظر، می‌توان حقیقت تفکر فیلسوف آلمانی هایدگر را درک کرد؛ وی وجود سه حیات پویای سیاسی را تأیید می‌کند که می‌تواند به عنوان اشکال نهایی مدرنیته تصور شود: آمریکاییسم، مارکسیسم و نازیسم. از نظر هایدگر، این سه شکل انواع مختلفی از پوچ‌گرایی هستند و از منظر متافیزیکی، این اشکال مختلف یک چیز هستند. این قدرت دیکتاتوری دولت بر حوزه خصوصی است که در آن جنبه‌های فنی بر جنبه‌های معنوی تسلط دارند. علاوه بر این، هایدگر نشان می‌دهد که آمریکاییسم، لیبرالیسم و دموکراسی نیست، بلکه نوعی پوزیتیویسم منطقی است که از طریق اقتصاد و صنعت بر زندگی بشر مسلط شده است. به همین دلیل است که انسان «آواره» شده است. لاریجانی، به طور عادی، به دیدگاه هایدگر در این زمینه می‌افزاید، و از او نقل می‌کند که فن‌آوری باعث بی‌خانمانی و آوارگی و بی‌جهتی نژاد بشر شده است و این یکی از ویژگی‌های تکنولوژی غربی است. اگرچه هایدگر از فن‌آوری ستایش می‌کند و آن را سرنوشت [حوالت] تاریخی انسان می‌داند، اما معتقد است که تناسب جوامع شرقی با فناوری غربی در ذات انسانی نهفته است. به عبارت دیگر، شرقی‌ها باید از نظر انسانی فن‌آوری را در پیش بگیرند و بعد از این که به آوارگی و دربدری نه گفتند، به فناوری بله بگویند. آن‌ها ابتدا باید بر کرامت انسانی متمرکز شوند و از جذابیت فن‌آوری بیش از حد استفاده نکنند. و این مسیر جمهوری اسلامی در ایران است و راهی است که منجر به رویکردی می‌شود که می‌خواهد از خاستگاه وابستگی و علاقه اسلامی به غرب نزدیک شود.

۵. جمهوری اسلامی در موقعیت فرا راهبردی

از نقطه نظر رهبری و گروهی از اندیشمندان و علمای بنام ایران درگیری با ایالات متحده آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن سرنوشتی بدون دافع تلقی می‌شود.

و آن‌گاه که پس از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ آهنگ این درگیری به اوج خود رسیده بود، برای ایرانیان چنین به نظر می‌رسید که کشورشان وارد یک مسیر جدید ژئو-استراتژیک جدید شده است، خصوصاً پس از اشغال افغانستان و عراق و مملو شدن اراضی و آب‌های خلیج [فارس] از ارتش و ناوگان نظامی. با این تحول، امنیت ملی ایران به‌زودی در بزرگ‌ترین خطر قرار می‌گرفت و ایران را مستحق تلاش برای ایجاد یک مسیر مخالف برای مقابله قرار می‌داد. همان‌طور که قرار بود از همه توانایی‌های ملی و از شرایط جدیدی که ناشی از شکست پروژه آمریکایی-غربی در خاور میانه بود، بهره‌مند شود.

اگر ایران روشن و واضح به وضعیت فعلی که امروز بدان رسیده است ورود نمی‌کرد، ما نمی‌توانستیم از اصطلاح راهبرد جغرافیایی در مورد ایران استفاده کنیم. ایران به معنای مورد وفاق و کلاسیک مفهوم دولت-ملت، یک دولت ملی است. امروزه این امر چیزی فراتر از یک ژئوپلیتیکی است که فعالیت‌های قدرت در قلعه بسته آن محدود شده باشد. دلیل آن این است که ژئوپلیتیک-به دلیل تحولات جنجالی که در سطح «آسیای میانه» رخ داده است-به یک موضوع اساسی در امور جهانی تبدیل شده است و از این طریق، اصطلاح راهبرد جغرافیایی را به‌درستی به دست می‌آورد، اصطلاحی که خود را در درگیری بین دولت‌ها یا بین قوای سیاسی متخاصم، تحمیل می‌کند. بنابراین، حمله به کویت، به عنوان مثال، و جنگ صدام حسین (عراق) علیه ایران... و جنگ سرد و گاه گرمی که آمریکایی‌ها و متحدان‌شان از خلیج فارس و شهرهای خاور میانه به ایران می‌کشند، در محدوده تحرکات ژئو-استراتژی است.

از طرف دیگر، اصطلاح راهبرد جغرافیایی، در برخی از درگیری‌ها، اهمیت داده‌های جغرافیایی را نشان می‌دهد، که پس از آن به عنوان رقابت اصلی در نظر گرفته می‌شوند. برای ارائه نمونه‌های مشهور می‌توان به آنچه در منطقه مدیترانه، خلیج، دریای عمان و خاور میانه، ذخایر عظیم نفتی جغرافیای خلیج فارس، تنگه جبل الطارق، کانال سوئز، قاطع عدن-جیبوتی و تنگه هرمز، اتفاق

افتاده و می‌افتد، اشاره کرد. این نمونه‌ها دهه‌ها و قرن‌ها موضوع رقابت‌های جغرافیایی-راهبردی بوده است.

اگر ایران بر این اساس عمل می‌کند که به موقعیت جغرافیایی-راهبردی دست یافته است، خاستگاهش تنها یک فرهنگ سیاسی مذهبی با چارچوبی پیشگیرانه و دفاعی است. این موضوعی است که رهبران ایران در بحث و گفتگوها پیرامون کشورشان در هر موقعیتی تأکید می‌کنند. بنابراین، -طبق این ادعا- دستیابی ایران به قدرت به معنای تضعیف سایر کشورهای منطقه یا تهدید هر کشوری نیست. از نظر رهبران ایران، برخورداری ایران از قدرت به استعداد طبیعی ایرانیان به روشی کاملاً جدید ارتباط دارد. این یک سبک زندگی اسلامی و منطق ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک ایران است. با توجه به این منطق متفاوت، ممکن است که واژگان زبان سیاسی ایران امروز با واژگان ایالات متحده متمایز نباشند، «اما مقصود و اهداف ما خدمت به ایرانیان و پایبندی به آرمان‌ها و حاکمیت ملی آن‌ها است». و از آن جاکه سخنان ژئو-استراتژیک غالباً در تب و تاب بحث‌ها و قضاوت‌ها به کار می‌رود، دیدگاه مخالف، استفاده ایران از قدرت ژئو-استراتژیک را اقدامی دفاعی نمی‌داند، بلکه گسترش نفوذ و دامن زدن به فضای خصمانه می‌داند. اینچیزی است که رابرت لوئیس و کلر اسپنسر -دو تن از محققین انستیتوی سلطنتی امور بین الملل لندن- گفتند؛ آن‌ها در زمینه تحقیق مشترک خود تحت عنوان «عوامل ژئو-استراتژیک ایران» دریافتند که دغدغه‌های سیاست خارجی ایران حول موضوعات زیر است:

- هژمونی منطقه‌ای، به‌ویژه اقتصادی و فرهنگی در حوزه نفوذ خود؛

- گسترش حوزه نفوذ منطقه‌ای خود؛

- حفظ ثبات منطقه‌ای؛

- دیدن عراق متحد بدون این که بتواند تهدیدی نظامی برای ایران باشد؛

- به سمت خود کشیدن و جذب ایالات متحده، گرچه نحوه تعامل با آن

پیچیده است.

نفوذ ایران - از نظر لوئیس واسپنسر - در همه این موضوعات پیش گفته، تهدیدی راهبردی برای کشورهای همسایه ایران در خلیج فارس ایجاد می‌کند. با وخامت مسئله هسته‌ای و درگیری اسرائیل با همسایگانش، تهدیدی وجودی برای نفوذ ایالات متحده و سلطه آن بر این منطقه حیاتی رشد و گسترش یافت. در هر صورت، تنش در فضای ژئو-استراتژی غالباً بر تسهیل دستیابی به تصمیمات راهبردی متمرکز است و ایران چه در آنچه که به جنگ‌های سرد در افغانستان، عراق و درگیری‌های اعراب و اسرائیل مربوط شود و چه در درگیری آشکار بر سر برنامه هسته‌ای، از درک این موضوع، دور نیست.

۶. ژئو-استراتژی در متافیزیک غرب‌شناسی

در این جا این سؤال واضح پیش می‌آید: ایرانیان با توجه به وضعیت ژئو-استراتژیک خود چگونه عمل می‌کنند؟

اگر ماهیت جغرافیای هر کشوری، یک خط مشی خاص سیاسی متناسب با آن جغرافیا را بر آن کشور تحمیل می‌کند، در تجربه جمهوری اسلامی ایران موردی وجود دارد که نمونه‌ای بی‌نظیر از این قاعده را ارائه می‌دهد. ایران به پدیده‌ای ژئو-استراتژیک تبدیل شده است که بر کشورهای همسایه و جوامع جهان عرب و ترکیه و آسیای میانه، تأثیر واقعی دارد. طی سه دهه، تأثیرات سیاسی، فرهنگی و امنیتی رخ می‌دهد که باعث می‌شود محیط منطقه‌ای و بین‌المللی مملو از قابلیت‌های تعامل، پاسخگویی و آسیب‌پذیری در برابر تحولات محیط داخلی شود.

لازم به یادآوری است که خاستگاه سیاست‌های خارجی هر کشور براساس چیزی است که در مؤلفه‌های داخلی آن کشور نهفته شده است. به عنوان مثال، هرچه قدرت ملی کشور - طبق استانداردهای بین‌المللی - ضعیف‌تر باشد، بیشتر تحت تأثیر جریان‌های بین‌المللی قرار می‌گیرد و برعکس، هرچه حجم، مساحت و قدرت ملی بیشتر باشد، تأثیر گذاری و تأثیر پذیری اش پیچیده‌تر و

دشوارتر است. برای درک تأثیر سیستم‌های داخلی بر سیاست خارجی، می‌توان به سه متغیر اشاره کرد:

(الف) فرهنگ سیاسی پنهان؛

(ب) شخصیت اجتماعی، فکری و طبقاتی عناصر اصلی (افراد دارای نفوذ و ثروت)؛

(ج) اهداف و راهبردهای گسترده.

از نظر کسانی که به تحلیل راهبردی کشورهای پیچیده و بسیار حساس بین‌المللی مانند ایران اشتغال دارند، متغیر «ج»، به معنای اهداف و راهبردها، حاصل جمع دو متغیر «الف و ب» است. به عبارت دیگر، اگر اهداف گسترده یک کشور را استخراج کنیم، در واقع فرهنگ سیاسی پنهان و ساختار فکری-طبقاتی نخبگان آن را درک خواهیم کرد. بنابراین پیامد و ماحصل رفتار، واکنشها و سیستم تشویقی مردم، همان چیزی است که در فرهنگ سیاسی آن‌ها وجود دارد. این بدان معنا است که ماهیت فکری نخبگان است که جامعه را هدایت و جهت آن را تعیین می‌کند. با توجه به این که رهبران جامعه نماینده و نشان‌دهندهٔ عصاره رفتار اجتماعی و سیاسی آن جامعه هستند، بدیهی است که جمهوری اسلامی ایران هم از این قاعده مستثنا نیست.

طبق قاعده فوق‌الذکر، برای نمونه، نحوه شکل‌گیری عواملی که موقعیت ژئو-استراتژیک ایران را شکل می‌دهند ملاحظه خواهیم کرد. اهداف گسترده جمهوری اسلامی ایران ریشه در عمق میراث سیاسی و فرهنگی انقلاب اسلامی دارد: و همین ریشه‌ها بودند که منجر به پیروزی انقلاب شدند و به اصول و ساختارهایی تبدیل شدند که می‌توان اهداف سیاست خارجی را از آن‌ها استخراج کرد. براساس قانون اساسی و عملکرد ایران، این اهداف گسترده را می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد:

۱. رشد و گسترش اقتصادی و حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی؛

۲. دفاع از مسلمانان و انقلاب‌های آزادی‌بخش، و مخالفت با اسرائیل و غرب، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا؛

۳. تأسیس جامعه اسلامی مبتنی بر مبانی شیعه.

علی‌رغم این‌که به نظر می‌رسد این سه هدف در مقام جمع با یکدیگر ناهماهنگ هستند، چون هر کدام زمینه، سازکارها و الگوهای خاص خود را دارند، و این امر در کشورهای سنتی معمولاً اتفاق می‌افتد، اما رهبری ایران موفق شده است که آن اهداف سه‌گانه را تحت یک عنوان واحد قرار دهد. رفتار نخبگان سیاسی و عقیدتی حاکم نشان‌دهنده توانایی آنان در درک این اهداف و مدیریت پیچیدگی‌های آن‌ها در مقام اجرا است. جمع این اهداف گرچه با هزینه‌های گزاف سیاسی، امنیتی، اقتصادی و توسعه‌ای مرتبط با آن، همراه بود است، اما یکی از برجسته‌ترین پارادوکس‌هایی است که حضور ایران را از زمان تأسیس جمهوری اسلامی تا امروز تقویت کرده است. شاید یکی از دلایل خوب پارادوکس‌هایی که به آن اشاره کردیم این باشد که مفهوم استقلال سیاسی و دکترین آزادی اقتصادی و اجتماعی، ریشه‌های عمیق ملی و ایدئولوژیکی دارد و این مفهوم تا سال‌های متمادی و در آینده ادامه خواهد داشت، درست هنگامی که ایرانیان تلاش آشکاری برای تعامل متعادل با جهان و افزایش اعتماد داخلی به مرور زمان انجام می‌دهند.

در طول دهه‌هایی که از تأسیس جمهوری اسلامی می‌گذرد، پیوندهای تنگاتنگی بین موقعیت جغرافیایی و موقعیت سیاسی ایجاد شده است. این پیوند چیزی را به وجود می‌آورد که علمای ژئوپلیتیک «حساسیت دامنه» می‌نامند. حساسیت دامنه احساسی است که منعکس‌کننده آگاهی نخبگانی است که سیاست‌های دولت و جامعه را برنامه‌ریزی می‌کنند از اهمیت و نشاط مکانی که در آن فعالیت می‌کنند.

براساس مبانی اهداف سیاست جغرافیایی، اساسی‌ترین بعد فرآیند ژئو-استراتژیک مبتنی بر این واقعیت است که دولتی که این ویژگی را به دست

می‌آورد به موجودی زنده تبدیل می‌شود. دلیل این امر این است که کشوری که در یک حوزه ژئو-استراتژی فعالیت دارد، کشوری است که موفق شده است دامنه جغرافیایی خود را به عنوان یک عامل مؤثر و کارآمد در سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل کند و جهت‌گیری‌های آن را تحت تأثیر قرار دهد. با این حال، این امر در درجه اول به آگاهی نخبگان فعال در آن دولت از اهمیت دامنه و آگاهی از امکانات نهفته در سرزمینی که در چارچوب درگیری‌های اطراف مدیریت می‌کنند، بستگی دارد.

فردریک راتزل (۱۸۴۴-۱۹۰۴)، جغرافی‌دان آلمانی، در پژوهش مرجع خود (جغرافیای انسانی)، نشان می‌دهد که خاک (زمین) عامل بنیادی و استوار است که منافع مردم در اطراف آن می‌چرخد. و او از این فراتر رفته و اشاره می‌کند که حرکت تاریخ از پیش توسط خاک و زمین تعیین می‌شود. نتیجه‌دمی که راتزل براساس اصل تکامل می‌گیرد، این است که دولت موجودی زنده است، اما موجودی است ریشه در خاک دارد. از نظر وی، دولت از سطح زمین، بُعد مساحت و آگاهی مردم از میزان زمین و مساحت با هم تشکیل شده است. و این داده‌های جغرافیایی عینی و خودآگاهی عمومی ملی از این داده‌ها، در دولت، منعکس می‌شود و در سیاست بیان می‌شود. راتزل معتقد است که یک دولت «طبیعی» دولتی است که کمیات متغیر یک ملت را از لحاظ جغرافیایی، جمعیتی و فرهنگ قومی گردآوری ترکیب می‌کند.

ایرانیان سیاست خارجی خود را براساس برداشت خود از رابطه صمیمانه بین سرزمینی که در آن هستند و سیاستی که به کار می‌گیرند، ایجاد می‌کنند. یعنی آن‌ها به زیست ژئو-استژیک فلات ایران و جایگاه آن در بین کشورهای همسایه و جهان پی می‌برند. بنابراین بی‌دلیل نبوده است که موقعیت جغرافیایی ایران به عنوان «میان‌ه طلایی» توصیف می‌شود، که واسطه‌ای بین آسیا و اروپا است و با قرارگیری در کنار دریای خزر و خلیج فارس، مکانی است که تمام خطوط حمل

و نقل از جمله خطوط دریایی اعم از شمال به جنوب و غرب به شرق نسبت به منطقه اوراسیا، در آن جا به هم می‌رسند.

علاوه بر این، موقعیت جغرافیایی ایران در مجاورت آن با مرکز قاره اوراسیا، و در تماس بودن آن با دو منبع غنی انرژی، یعنی خلیج فارس و دریای خزر، جایگاه برجسته‌ای در پویایی معاملات بین قدرت‌های بزرگ را فراهم می‌کند. بنابراین، ایران همیشه کشوری جهانی بوده است که هرگونه تغییر در سیستم بین‌الملل بر سرنوشت آن تأثیرگذار است. در طول سیستم دوقطبی در قرن بیستم، خاورمیانه تکیه‌گاه آن نظام دوقطبی بود و ایران محور تعادل و توازن در منطقه خاورمیانه بود و تحولات دهه‌های گذشته نشان داد که ایران به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی خود به یک کریدور ژئو-استراتژیک برای منطقه و جهان تبدیل شده است. در محاسبات بین‌المللی و روابط قدرت‌ها، اثربخشی این موقعیت چه در مسائل امنیت اقتصادی و چه در مسائل جنگ و صلح به حدی است که نمی‌توان از آن صرف نظر کرد. کادر رهبری ایران از موقعیت جغرافیای ملی خود، درکی واقعی دارد و هیچ جایگزینی برای موقعیت وجود ندارد و بنابراین در هیچ سیستم جهانی به حاشیه نخواهد رفت.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و عدم وجود یکی از قدرت‌های کلیدی سیستم دوقطبی، رژیم جدیدی در شمال ایران ظاهر شد که با خود انواع رقابت، چالش‌ها و جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای به همراه داشت. الزامات ژئوپلیتیک ایران در این شرایط جدید، لزوم حضور آن در دو حوزه تابعه، یعنی خلیج فارس، آسیای میانه و قفقاز را ضروری می‌کرد. شاید نگاهی دقیق به موقعیت ایران بین دریای خزر و خلیج فارس، و به عنوان پیوندی بین پانزده کشور که نزدیک به پانصد میلیون نفر را در خود جای داده است، بلکه بالاتر از این، به عنوان پیوندی بین بازار آسیای میانه و بازار خلیج فارس، جایی که سومین بازار جهانی پس از اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام در حال شکل‌گیری است، اهمیت ژئواکونومیک ایران را به عنوان نقطه مرکزی ذخیره انرژی جهان نشان دهد. با این حال،

عضویت ایران در دو حوزه و مجموعه فوق الذکر، به‌ویژه در منظومه کشورهای خلیج فارس، و شکل‌گیری آن به عنوان نقطه ملاقات با حوزه‌ها و مجموعه‌های بین‌المللی از یک‌سو فرصت‌هایی را و از سوی دیگر و همزمان موانع بسیاری برای ایران ایجاد می‌کنند.

باوجوداین، ایران با توجه به موقعیت منطقه‌ای و جهانی و ویژگی ژئوپلیتیکی خود، علی‌رغم محاصره گسترده آمریکا و تلاش برخی قدرت‌های بزرگ برای تحمیل انزوای سیاسی و اقتصادی بر ایران، توانست از حاکمیت و تمامیت ارضی خود دفاع کند. این کشور همچنین توانست با وجود جنگ روانی شدید، اعتماد کشورهای اسلامی را جلب کند و یکی از مهم‌ترین صادرکنندگان نفت در سازمان «اوپک» و بازیگر فرهنگی مؤثری در جهان و به تبع مدافع جامعه مدنی در خاورمیانه متشنج باشد.

این البته منعکس‌کننده انعطاف‌پذیری آشکار در تفکر نخبگان حاکم بر ایران است، زیرا آن‌ها طی دوره گذشته توانستند بین اصول لایتغیر دینی و عقیدتی نظام و تحولات اوضاع و شرایط سیاسی بین‌المللی جمع کنند. صرف نظر از ماهیت پویا و متغیر سیاسی که دولت‌ها پس از هر انتخابات ریاست جمهوری ایران به خود می‌گیرند، چهار ویژگی همیشگی وجود دارد که در سیاست خارجی ایران ثابت است: بنابراین، هر دولتی در ایران در روند تدوین و ترسیم و اجرای سیاست خود، ناگزیر باید این چهار سیاست و ویژگی را مد نظر داشته باشد. این چهار ویژگی عبارتند از:

- منطق ژئوپلیتیک ایران؛

- حضور ایران در منطقه‌ای که هشتاد درصد ذخایر نفت و گاز جهان را در خود جای داده است؛

- حساسیت شدید ایرانیان نسبت به حاکمیت ملی خود؛

- ساختار پیچیده مبتنی بر درک ایرانیان از هویت فرهنگی خود.

محققان و مورخان ایرانی متذکر می‌شوند که یکی از اصلی‌ترین چالش‌های

پیش روی سیاست خارجی ایران این واقعیت تاریخی است که تمام نهضت‌های اجتماعی، مذهبی و روشنگری ضد استعمار و استبداد طی دو قرن گذشته حول محور «ایده حاکمیت ملی» و نیز گرایش عمومی ملی مبتنی بر «اداره کشور به دستان خودمان» می‌پر خیده است.

مشاهدات دیگر برخی از فعالین در حوزه تفکر راهبردی در ایران می‌گویند هر ایرانی می‌خواهد یک ایرانی با خودآگاهی ایرانی و درعین حال مذهبی باشد و همچنین جنبه‌های مثبت فرهنگ غرب را اقتباس کند. هر ایرانی معمولاً می‌خواهد مخلوطی از این سه الگو باشد و دولت‌های مختلف نمی‌توانند یک هویت فرهنگی مصنوعی را بر شهروندان ایرانی خود تحمیل کنند. به همین دلیل، تلاش‌های رژیم پهلوی برای از بین بردن جنبه مذهبی شخصیت ایرانی کاملاً ناکام ماند. با این حال، بزرگ‌ترین دستاوردی که جامعه ایران در سایه انقلاب اسلامی کسب کرد این است که ایرانیان اکنون کسانی هستند که خود تصمیم می‌گیرند و سیاست‌های مد نظر آن‌ها صد در صد ریشه محلی دارد. این در حالی است که پیامدهای جهانی شدن به طور طبیعی تأثیرات خود را در برنامه‌های ملی برای مدیریت کشورها، از جمله ایران به جا گذاشته است. در همین زمینه، تعدادی از محققان ایرانی منشأ واقع‌گرایی را در مدیریت پیچیدگی‌های سیاسی ایرانیان را به آنچه «عقل‌گرایی اسلامی» می‌خوانند ارجاع می‌دهند، که این زیربنای دولت‌های ایران و سیاست‌های خارجی آن است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مقدمه خود (مواد ۱۵۲-۱۵۵) به مبانی سیاست خارجی ایران می‌پردازد که از دو مجموعه ارزش، نخست، «ارزش‌های اسلامی» و دسته دوم، از ارزش‌های مدنی جهانی برگرفته شده است. بر این اساس، دستگاه‌های سیاست خارجی ایران موظف هستند اقدامات مبتنی بر «عقلانیت اسلامی» و از طریق «قابلیت‌های دموکراتیک» موجود و «چارچوب‌های معاملات بین‌المللی» اجرا نمایند.

با پیروزی انقلاب اسلامی، علاقه معرفتی به مدرنیته غربی به عنوان یک

چالش تمدنی در زمینه‌های معرفتی و انتقادی گسترش یافت. مسئله بحث برانگیز در این چالش جدید این است که در این واقعیت اختلاف نظر وجود ندارد که مسئله محوری و اصلی همه اصلاح‌گرایان و اندیشمندان دغدغه‌مند در امور غرب - از ابتدای رویارویی با غرب مدرنیست - تلاش برای درک غرب است. با این وجود، عمده‌ترین مشکلی که مطالعات غربی با آن روبه‌رو بود، وضعیت جدید غرب بود که همواره نفوذ و اشاعه استعمارگرایانه مدرنیته در شرق، به‌ویژه در ایران را که تحت عنوان علم ترویج می‌شد - گرچه چیزی جز مطالعات غربی نبود - در برداشت. فارغ از آنچه افراد، طی تاریخ طولانی رویارویی با غرب در باره مدرنیته در جامعه صحبت می‌کردند و آنچه حدود صد سال پیش در مورد آن نوشته شده بود، مطالعات غرب به یک فرآیند مستمر تحقیق و آموزش تبدیل شده است که ما به‌ویژه پس از تأسیس دانشگاه‌ها و مراکز علمی دنبال می‌کنیم.

در تجربه تاریخی غرب، حضور الهیات یهودی و مسیحی در دغدغه نخبگانی که این تجربه را هدایت می‌کردند، غایب نبود. لودویگ فوئرباخ، فیلسوف آلمانی، در مقاله مشهور خود «نیاز به اصلاح فلسفه» این ویژگی را مورد توجه قرار داد؛ وی دلیل خود این‌گونه بیان کرد که دوران بشریت تنها با تغییرات مذهبی مشخص می‌شود، و حرکت تاریخی تنها زمانی اساسی که ریشه در قلب انسان‌ها داشته باشد. استطراداً یادآوری خواهیم کرد که فوئرباخ، همانند کسانی که قبل از او آمده بودند، مانند هگل، کانت و دیگران، قلب را چیزی جز آخرین مکان دانش نمی‌دیدند و به آن نه به عنوان جنبه و وجهی از جوه دین بلکه به عنوان جوهر و ذات دین نگاه می‌کردند.

می‌توان گفت که لحظه حال [اکنون] و برخوردها و درگیری‌های برآمده از آن، نقطه اوج در متافیزیک غرب‌شناسی را شکل می‌دهند. مسئله مهم این است که این برخوردها در لحظه تحول سرنوشت ساز که فرااهبرد ایرانی به مرتبه و سطح پیشرفته‌ای از حضور در فضای جهانی پست مدرن رسیده است، رشد و توسعه می‌یابد:

براساس هماهنگی ایمان دینی، ایدئولوژی انقلابی، اندیشه سیاسی، دکترین و راهبردهای سیاسی، مرحله فراراهبردی ایرانی - اسلامی در ترکیب مؤلفه‌های قدرت و وحدت تصمیم‌گیری و دستیابی به اجماع ملی موفق شده است. در رویه سیاسی آغاز شده و پرداخته شده توسط چنین «ترکیبی»، دو عامل این رویه را ایجاد کرد: عامل اول: مبتنی بر استفاده عقلانی از زمان از طریق اقدام به مذاکره است بدون این‌که در آن جایی برای آشوب و دیدگاه‌های احساسی وجود داشته باشد. اما عامل دوم: این عامل مبتنی بر عقلانیت و صبر راهبردی در مقاومت در برابر محاصره غرب و دستیابی به خودکفایی در زمینه امنیت، سیاست و اقتصاد است.

با ترکیب این دو عامل، فراراهبرد ایرانی توانست فاکتور زمان را با یک انعطاف‌پذیری، به دست آورد بدون این‌که دیپلماسی جزئیات از راهبردهای امنیت ملی جدا کند، بلکه خواه در خط حمله و پیشرفت یا در خط دفاع سلبی، برای جزئیات وزن خاصی را ارزیابی می‌کرد. همان‌طور که گفته شده، وقتی شرایط به مرز بین صلح و جنگ می‌رسد، وظیفه فکر دو چندان می‌شود. در پایان، برای تمایز نهادن بین ابزارهای قابل قبول و ابزار ممنوع جنگ، برخورداری از مرتبه برتری از خرد و حکمت واجب است. این بدان دلیل است که [دستورات] علم اخلاق - همان‌طور که پاسکال می‌گوید - با توجه به اعتقاد به جاودانگی یا فناپذیری روح، بسیار تغییر می‌کند. خلاصه آنچه که ما در تأسیس متافیزیک غرب‌شناسی به دنبال آن هستیم با حضور تز اسلامی - ایرانی در قلب مدرنیته جهانی معاصر عرضه شده است. البته حضور این تز فقط به جنبه فراراهبردی جنگ، سیاست و اقتصاد محدود نمی‌شود، بلکه در فعال سازی سؤالات اصلی که تمدن بشری معاصر را آزار می‌دهد نیز کارایی دارد.

بیانیه گام دوم انقلاب تنها به آینده ایران و مسئله‌های آن نمی‌پردازد، بلکه چشم‌انداز «انقلاب و مقاومت» در سطح جهانی را هم می‌نگرد. فهم بیانیه و تحلیل محتوای آن از همین منظر جهانی و تمدنی، افق‌های نو، ظرفیت‌های تازه و بلکه مسئله‌ها و چالش‌های جدیدی را فراروی کنشگران و فعالان انقلاب و مقاومت در دنیای اسلام می‌گشاید. آنچه در این سلسله نشست‌ها و گفتگوهای بین‌المللی و همین‌طور مجموعه مقالات داخلی و خارجی آمده تلاشی است در راستای کشف اقتضائات منطقه‌ای و جهانی گام دوم انقلاب، و زمینه‌ها و ضرورت‌های حرکت از مقاومت سلبی (مقاومت برای بقا) به سمت مقاومت ایجابی و تمدنی در دنیای کنونی.

نشر دیجیتال

شماره کتاب: ۳۰۶۹



ISBN 964-09-2289-7

